

سال سوم / شماره چهارم / آگوست ۲۰۱۳

www.isa-sociology.org/global-dialogue/

گفت‌وگوی جهانی

۳۰۴

گفت‌وگوی جهانی

۵ شماره در سال به ۱۵ زبان

فرناندو هنریک کاردوسو به گذشته می‌نگرد

چیزوکو ائو
ولادیمیر یادو

جامعه‌شناسی به مثابه حرفه

ماریا ایوانچوا
مارتین پتروف
کئورگی مداروف

بلغارستان
دیروز و امروز

شمس‌ال‌ای. بی
داتو رحمان امبونگ

علوم اجتماعی در مالزی

< توریسم فاولا

< در پس فاجعه صنعت پوشاک در بنگلادش

< مقاله شما برونسپاری شده است

< جامعه‌شناسی تونس پس از انقلاب

< جامعه‌شناسی سینمایی

< کتاب‌های ارزان‌تر برای اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



فرناندو هنریک کاردوسو، رئیس‌جمهور برزیل برای دو دوره (۱۹۹۵ تا ۲۰۰۳)، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی برای یک دوره (۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶) و جامعه‌شناسی پیشرو، از مصائب و مزایای رئیس‌جمهور بودن و جامعه‌شناس بودن می‌گوید.



چیزوکو اوئنو، روشنفکر اجتماعی، فعال سیاسی و جامعه‌شناس مشهور ژاپنی دربارهٔ راه دشوار فمینیسم تأمل می‌کند و دستاوردهای برجسته و وظایف پیش روی آن را در ژاپن ارزیابی می‌کند.



ولادیمیر یادو، پیشرودر جامعه‌شناسی روسیه در دورهٔ شوروی سابق، مدافع استقلال جامعه‌شناسی در دورهٔ پوتین، معاون پیشین انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و استاد محبوب بسیاری از افراد، درخصوص چالش‌هایی که با آنها مواجه شده، توضیح می‌دهد.

خشم جمعی همچنان در حال گشودن جبهه‌های جدیدی در سرتاسر جهان است و در این روزها مشعل خود را از پارک گزی و میدان تقسیم به شهرهای بزرگ برزیل حمل می‌کند و اکنون که سرگرم نوشتن این مقاله هستم یک قیام مردمی نسبتاً بی‌سابقه در مصر شعله‌ور شده است. مردمی که در میدان التحریر گرد آمده‌اند اجازهٔ مصادرهٔ مجدد سیاست را نمی‌دهند، ولو اینکه نتایج این کار نامعلوم و غم‌انگیز باشد. این اعتراضاتی که هم‌اکنون سرتاسر سیارهٔ زمین را فرا گرفته‌اند و به لحاظ فرهنگی به یکدیگر وابسته اما از لحاظ سیاسی مستقل هستند، طرح یک نظریهٔ جدید را دربارهٔ جنبش‌های اجتماعی ضروری می‌سازند و ما را به ایجاد یک جامعه‌شناسی جدید دعوت می‌کنند، که رو به سوی امور جهانی دارد.

این جامعه‌شناسی جدید باید با درهم‌پیچیدگی سیاست و اقتصاد دست و پنجه نرم کند. بنابراین، در این شمارهٔ گفت‌وگوی جهانی نقطه ضعف سیاسی موج سوم بازاری‌سازی سرمایه‌داری، که در اصطلاح به آن نئولیبرالیسم می‌گویند، به معرض نمایش گذاشته می‌شود. از این رو، ملکه شکیه ژئوپولیتیک توزیع تولیدی‌های پوشاک را تجزیه و تحلیل می‌کند که در بنگلادش فاجعه‌آفرین بوده. درحالی‌که بیانکا فریه مدیر به توصیف نحوهٔ ترویج گردشگری فاوِلا می‌پردازد، که رژیم‌های سیاسی متوالی در برزیل از آن برای سرمایه‌گذاری در مناطق فقیرنشین استفاده کرده‌اند. جف سالاز نحوهٔ انتفاع باورنکردنی ناشران از برون‌سپاری را بررسی می‌کند؛ که با اتکا به خود ما (یا کتابخانه‌های ما) همان کالاهایی را که خودمان تولید می‌کنیم به قیمت گزاف به خودمان می‌فروشند. کمی که جلوتر می‌رویم، رحمان اِمانگ در قالب یک داستان جذاب شخصی نحوهٔ کنار گذاشته شدن جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های درجه یک مالزی را برایمان توضیح می‌دهد؛ این دانشگاه‌ها در پی رشته‌هایی هستند که سودهای کوتاه‌مدت و آرامش سیاسی بلندمدت به همراه داشته باشند.

پس کجا می‌توان این جامعه‌شناسی جدید را پیدا کرد؟ من به نسل نوظهوری از جامعه‌شناسان انتقادی در اروپای شرقی پساکمونیستی، یعنی هلند، اوکراین، رومانی و آلمان شرقی توجه کرده‌ام. در این شماره، سه جامعه‌شناس جوان از بلغارستان اصطلاحات و تعبیر رایج در مناظره‌های ملی را به چالش می‌کشند. مارتین پتروف به توصیف زندگی انسان‌های مُفلس می‌پردازد؛ فضولات رژیم‌های قدیم و جدید که در خیابان‌های صوفیه برای متمایز کردن خود از یکدیگر رقابت می‌کنند. گئورگی مداروف، الگوهای پیچیدهٔ سیاست روبه‌عقب کمونیست‌های سابق را دنبال می‌کند و بدین وسیله به آنها یک وجود روح‌مانند می‌بخشد، اما انگیزهٔ مضاعف وی تبرئه کردن بلغارستان از گذشتهٔ فاشیستی خود است. با انجام این کار توجه را از تمایلات فاشیستی زمانهٔ فعلی منحرف می‌کند. ماریا ایوانچوا با سفر به ونزوئلا به منظور بررسی معضلات نوع دیگری از سوسیالیسم و درس‌های آن برای اروپای شرقی، به تأمل انتقادی دربارهٔ استقبال اولیهٔ خود از گذار دموکراتیک می‌پردازد. این سه نفر در تلاش برای ارائهٔ نوعی جامعه‌شناسی هستند که برای برون‌رفت از وضعیت فعلی، گذشته را به پرسش می‌کشد.

هر جامعه‌شناسی جدیدی برای کاوش در لایه‌های چندصدایی تاریخ و جامعه نیازمند روش‌های جدید است. برای این کار نقطهٔ آغاز بهتری از مصاحبهٔ جُردانا ماتلون با جویس سِباگ و ژان‌پیر دُران دربارهٔ برنامهٔ جامعه‌شناسی سینمایی آنها در دانشگاه اوری وجود ندارد. من هم مایلم، در امتداد پروژهٔ سینمایی آنها، شما را به ارسال عکس‌مقاله (یک عکس با کیفیت بالا و یک تفسیر ۳۰۰ کلمه‌ای از آن) برای انتشار در گفت‌وگوی جهانی دعوت کنم.

< می‌توانید گفت‌وگوی جهانی را به ۱۵ زبان در [وب‌سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی](http://www.burawoy@berkeley.edu) دنبال کنید.

< نوشته‌هایتان را به پست الکترونیکی burawoy@berkeley.edu ارسال کنید.

< این شماره:

۲	سرمقاله: به طرفداری از یک جامعه‌شناسی جدید
۴	رئیس‌جمهور به‌مثابه جامعه‌شناس مصاحبه‌ای با فرناندو هنریک کاردوسو، برزیل
۷	جامعه‌شناسی به مثابه حرفه- درباره فمینیست‌شدن در ژاپن چیزوکو اُئِنو، ژاپن
۹	جامعه‌شناسی به مثابه حرفه- جامعه‌شناس به مثابه سرنوشت زندگی ولادیمیر یادُو، روسیه

< سرمایه‌گذاری بر فقر

۱۱	گردشگری فاولا بیانکا فریه مدیرو، برزیل
۱۴	در پس فاجعه پوشاک در بنگلادش ملکه شکیه، هند
۱۷	مقالهٔ شما برونسپاری شده است جفری جی سالاز، آمریکا
۲۰	کتاب‌های ارزان‌تر برای اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی سوجانا پَتل، هند

< تمرکز بر بلغارستان

۲۲	گیرافتادن میان دو نوع سوسیالیزم ماریا ایوانچوا، مجارستان
۲۴	حکایات طولانی خیابان‌های صوفیه مارتین پتروف، بلغارستان
۲۶	مناظرهٔ پساکمونیستی در بلغارستان دربارهٔ هولوکاست گئورگی مداروف، بلغارستان

< علوم اجتماعی در مالزی

۲۸	نقش علوم اجتماعی در ساختن مالزی شمس ال ای. بی، مالزی
۳۰	زندگی و لحظات یک شیفتهٔ جامعه‌شناسی مصاحبه با داتو رحمان امبونگ، مالزی

< جامعه‌شناسی زنده

۳۴	جامعه‌شناسی تونس پس از انقلاب مُنیر سیدانی، تونس
۳۶	جامعه‌شناسی سینمایی مصاحبه با جویس سباگ و ژان پیر دُران

< شورای سردبیری:

سردبیر:
مایکل بورووی.

سردبیران اجرایی:
لولا بوسوتی، آگوست باگا.

همکاران تحریریه:
مارگارت آبراهام، تبنا اویس، راکاتل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن.

سردبیران مشاور:
ایزابلا بارلینسکا، لوئیس شوول، دیلک سینداگلو، تام دووایر، جان فرینز، سِری حنفی، خایمی خیمینز، هیببول کاندکر، سایمون مایادیمنگ، ایشوار مودی، نیکیتا پوکروسکی، اما پوریو، یوشیمیچی ساتو، ویناتا سینا، بنجامین تییرینا، چین-چان یی، النا زدراو میسلوا.

ویراستاران منطقه‌ای
جهان عرب:
ساری حنفی و منیر السعیدانی.

برزیل:
گوستاو تانیگوتی، جولیاننا تانچ، آندریزا گالی، رناتا بارتو پریتورن، آنجلو مارتینز جونیور، لوکاس آمارال، سلیا آریباس.

کلمبیا:
ماریا خوزه آلوارز ریوادولا، سباستین ویلمیزار سانتاماریا، آندرس کاسترو آروجو، کاترینه گایتان سانتاماریا.

هند:
ایشوار مودی، راجیو گوپتا، راشمی جین، یودی سینگ.

ایران:
ریحانه جوادی، شهراد شهوند، حمیدرضا رفعت‌نژاد، تارا عسگری لاله، نجمه طاهری، ساغر بزرگی، فائزه خواجه‌زاده.

ژاپن:
کازاهیسنا نیشیههارا، ماری شیببا، کوسوگو هیمنه، تاموهیرو تاکامی، یوتاکا ایوادیتنه، کازاهيرو ایکدا، یو فوکودا، میچیکو سامبه، تاکاکو ساتو، یوکو هوتا، یوسوکه کوساکا، یوتاکا ماندآ، شوهی ناکا.

لهستان:
میکولاژ میرزژوسکی، کارولینا میکولاژوسکا، کریستف گوبانسکی، آدام میولر، پاتریشا پندراکوسکی، امیلیا هودزینسکا، جولیا لگات، کامیل لیپینسکی، ناتالیا جونکا.

رومانی:
کوسیمیا روگینز، ایلئنا سینزبانا ساردا، مونیکا آلكساندرو، تلگدی بالاسز، ماریان میهای بوگدان، آدریانا بوندور، رومان کانتاراگیو، ماریام کیهوداریو، آلكساندر دوتو، کاتالینا گولیه، آنجلیکا هلنا مارینسکو، مونیکا نادرگ، لوسیان روتاریو، آلینا استان، مارا استان، النا تدور، کریستین کونستانترین ورش.

روسیه:
النا زدراوو میسلووا، النورا بورتسوا، آنا کادنیکووا، النا نیکوفورووا، جولیا مارتیناویچنه، اکاترینا موسکالوا، آسجا ورونکوا.

تایوان: جینگ‌موآ هو.

ترکیه:
آیتول کاساپوغلو، نیلای چاپک کایا، گونور ارتونگ، یونکا اوداباش، زینپ بابکال، گیزم گونر.

اوکراین:
سویتلانا کوتکا، اولگا کوزوکینا، آنستازیا دنیسنکو، ماریا دوماشچنکو، ایرینا کلیوتسوا، لیدیا کوزمسکا، آنستزیا لیپینسکی، میروسلاوا رومانچوک، کسینیا شوتس، لیودمیللا اسمولیار، اوریانا استسنکو، پولینا استوهونشکو

مشاوران رسانه‌ای:
آنی لین، خوزه ریگوئرا.

مشاور سردبیر:
ایگیل اندروز.



< رئیس جمهور به مثابه جامعه‌شناس

مصاحبه‌ای با فرناندو هنریک کاردوسو

فرناندو هنریک کاردوسو بعد از سمت وزارت اقتصاد، برای دو دوره، از سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۳ به‌عنوان رئیس‌جمهور برزیل انتخاب شد. او همچنین از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶، یعنی تا پایان دوران رژیم دیکتاتوری برزیل، رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بود. تا پیش از آن نیز به دلیل فعالیت‌های پیشگامانه‌اش در زمینه روابط متقابل میان وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین به‌عنوان یک جامعه‌شناس شهرت جهانی داشت. پایان‌نامه‌اش یک مطالعه کلاسیک در خصوص برده‌داری در جنوب برزیل بود. مصاحبه‌ای که در این جا آورده شده مبتنی بر نکاتی است که وی در بخش پایانی نشست انجمن جامعه‌شناسی آمریکا در سال ۲۰۰۴، یک سال پس از اتمام ریاست‌جمهوری‌اش، بیان کرده است.



| فرناندو هنریک کاردوسو

رئیس‌جمهور کاردوسو، تجربه جامعه‌شناس بودن چه تأثیری در تجربه ریاست‌جمهوری شما داشت. آن هم نه یک کشور کوچک، کشوری به بزرگی برزیل!

باید بگویم به نظرم چیزی که در زندگی سیاسی و همین‌طور در زندگی آکادمیک اهمیت دارد، این است که به چیزی باور داشته باشید. اگر رویکرد خاصی نداشته باشید و موضع مشخصی نداشته باشید، محال است بتوانید تأثیری بر یک گروه یا کشور بگذارید. باید اعتقاد داشته باشید. این شاید دقیقاً مخالف چیزی باشد که همیشه درباره «سیاستمدار» گفته می‌شود. من هم مثل شما وبر خوانده‌ام. و وبر تفاوت میان اخلاق مسئولیت و اخلاق اعتقاد را روشن کرده است. اما در عمل سیاسی هیچ‌یک را به‌عنوان هدایت‌کننده اصلی تعیین نکرده است. در عوض هر دو اخلاق را بررسی کرده است. خود وبر هم آلمانی بود و هم به‌شدت وطن‌پرست. پس خودش هم ارزش‌هایی داشت.

به شرطی می‌توانید رهبر سیاسی شوید که اعتقاد داشته باشید و بتوانید آن را در زمان مناسب ابراز کنید؛ به تعبیر دیگر یعنی زمانی که دوره سیاسی شما همراه با احساس و درک مردم باشد. بدون چنین ظرفیتی، غیرممکن است بتوانید. می‌شود که انتخاب شوید اما بدون اعتقاد، بدون اعتقاد عمیق نمی‌توانید رهبر سیاسی شوید. و در نمونه من، باید تأکید کنم که آنچه نسل ما را به حرکت درآورد، نیاز ما به توسعه اقتصادی نبود، اگر چه که آن هم مطرح بود. دموکراسی دلبستگی محوری ما بود.

زمانی که به‌طور مستقیم وارد حوزه سیاست شدم، هنوز تحت رژیم استبدادی زندگی می‌کردیم. هر روز از نبود آزادی رنج می‌بردیم. مردم

را می‌دیدید که یا تبعید می‌شدند یا به زندان می‌افتادند، مردمی که شکنجه می‌شدند: این انگیزه اصلی ما برای ورود به سیاست بود. این برهان دیگری بر منش دموکراتیک و اعتقادمان به دموکراسی بود.

دموکراسی واژه دستمالی شده و مبهمی است، منظور شما از آن دقیقاً چیست؟

اشکال مختلف دموکراسی وجود دارد، انواع متفاوتی از یک ارزش با صورت‌های متفاوت. در دنیای امروز دموکراسی تنها به‌معنای توانایی وارد شدن به یک حزب سیاسی و زندگی انتخاب‌گرا نیست. باید بگویم هیچ وقت خودم به آن معنا عضو حزبی نبوده‌ام. هیچ وقت سرسپرده نبوده‌ام. از سرسپرده‌ها هم متنفرم. یک بار در نخستین مبارزه سیاسی‌ام برای مجلس سنا، در سخنرانی در مکانی مملو از اعضای حزب سیاسی‌ام که مخالف نظامیان است، گفتم جنگ‌طلب‌ها انسان‌های خسته‌کننده‌ای هستند.

به نظرم نمی‌توان سیاست را صرفاً در اصطلاحات احزاب سیاسی شناخت. فکر می‌کنم امروزه چیزی که اهمیت دارد این است که باید ظرفیت بیشتری برای ارتباط با سطح وسیع‌تر عموم جامعه ایجاد کرد و ارزش‌ها را مطابق با احساسات متفاوت مردم بیان کرد.

پس تبدیل شدن به یک «سیاستمدار» تأثیرگذار نیازمند توانایی شایسته‌کردن، ارتباط برقرار کردن و ایجاد حس است. تا حدود زیادی باید بازیگر باشید. البته از جنبه مثبتش: نه به این دلیل که مانند تئاتر، نقش بازی می‌کنید. منظورم آن نیست. باید قابلیت این را داشته باشید



«که این مرد توانایی ارتباط با فقرا و مردم عادی را ندارد»، لبخند زدم؛ چراکه در ابتدا وقتی به‌عنوان یک جامعه‌شناس فعالیتیم را آغاز کردم با سیاهان زندگی می‌کردم و سروکارم با روابط نژادی بود. به همین جهت بسیاری از زاغه‌ها و فاو‌ها (اسم خاص زاغه‌های برزیل) و کومه‌نشین‌های جنوب برزیل را از نزدیک دیدم. بعدها پژوهشی را اجرا کردم درباره کارگران. و بعد از آن به سراغ تحقیق درباره شرکت‌ها رفتم. اما کارم را با ارتباط با مردم عادی شروع کردم. به همین دلیل هیچ وقت مشکلی در برخورد با مردم نداشتم.

همچنین چند واحد انسان‌شناسی هم گذرانده‌ام. در واقع سه رشته را با هم خواندید: جامعه‌شناسی، اقتصاد و انسان‌شناسی. می‌دانید که انسان‌شناس‌ها چه‌جور آدم‌هایی هستند، همسر خود من انسان‌شناس بود. آن‌ها به چیزهای خیلی خاص دقت می‌کنند. دوست دارند با همه صحبت کنند و یادداشت بردارند و به کوچکترین تغییر در رفتار، واکنش نشان دهند. برای یک سیاستمدار مهم است که بتواند دیگران را درک کند و با آن‌ها وارد گفتگو شود. این مسئله قدرت تأثیرگذاری بر دیگران را افزایش می‌دهد، مشروط بر این که توانایی بازیگر بودن را داشته باشید؛ البته از آن نوعی که پیش‌تر گفتم: احساسات حقیقی‌تان را سراسر و ظریف بیان کنید.

اما جامعه‌شناسی مشکل‌ساز هم بود؟

بله، مطمئناً. به خاطر دارم زمانی که می‌خواستم اولین کمپین سیاسی‌ام را برای کسب صندلی مجلس آغاز کنم، چقدر خجالتی بودم. برگزاری یک کمپین سیاسی در برزیل یعنی ارتباط برقرار کردن با مردم. و آن‌ها با تمام قدرت شما را به سمت خود می‌کشند. در پایان روز از این همه احساسات، دچار خستگی مفرط می‌شوید. کمپین سیاسی، حداقل در برزیل، یک تبادل فیزیکی است؛ تن‌به‌تن است. فقط صحبت کردن نیست. باید برخورد داشته باشید. باید به مردم نزدیک باشید. چنین چیزی احتیاج به تمرین دارد. به همین دلیل زمانی که شروع کردم چندان ساده نبود.

البته صحبت کردن هم مهم است و برای یک فرد آکادمیک، سخنرانی با توده مردم ساده نیست. هم باید ساده صحبت کنید و هم به شدت ایجابی. و نباید جملات سنگین به کار ببرید چون مردم خوششان نمی‌آید. برای یک شخصیت دانشگاهی، منطبق شدن با این شرایط

که ارتباط برقرار کنید و احساسات را درک کنید و آن را انتقال دهید. شاید چون مردم را دوست دارم تبدیل به رهبر سیاسی شدم. به‌عنوان رئیس‌جمهور سعی کردم با مردم عادی ارتباط برقرار کنم. در حالت کلی معمولاً رئیس‌جمهورها از مردم دورند. اما رئیس‌جمهورها خدمتکار دارند. ما کسانی را داریم که از ما مراقبت می‌کنند، حتی زمانی که مشغول شنا در استخر هستیم. ما راننده داریم، ماموران امنیتی داریم. نه فقط سیاستمداران و افراد بلندمرتبه؛ این‌ها هم افرادی هستند که در کنار رئیس‌جمهور و زندگی روزانه او حضور دارند. من سعی می‌کردم با آن‌ها سر صحبت را باز کنم و این حس را منتقل کنم که با من مثل یک فرد معمولی صحبت کنند، نه به‌عنوان یک رئیس‌جمهور. و سعی کردم همان‌طور که آن‌ها درباره موارد مختلف می‌اندیشند به حرفشان گوش کنم. به نظرم امروزه مهم این است که یک بازیگر به‌معنای هنرپیشه نباشیم، بلکه این توانایی را داشته باشیم که با انتقال حسی که نشان بدهد تا چه حد پایبند گفته‌هایمان هستیم، بتوانیم امور را تحت تأثیر قرار دهیم. این همچنین نیازمند این هم هست که انسان بودن خود را فراموش نکنیم.

و جامعه‌شناسی، آیا برای انسان بودن به شما کمک می‌کند؟

جامعه‌شناسی کمک زیادی می‌کند. در برزیل بارها اتفاق می‌افتد که مردم، مخالفانم، با من رقابت می‌کنند و می‌گویند: «بسیار خب، این فرد کسی است که هیچ وقت در زندگی‌اش فقر را تجربه نکرده. فرانسوی را بهتر از پرتغالی حرف می‌زند». این حرف‌ها را می‌زنند تا مرا بدون صلاحیت اعلام کنند. اما آن‌ها متوجه نکته اصلی نمی‌شوند. استاد دانشگاه بودن در خارج از کشور درس مهمی به من آموخته: باید ساده‌تر و مستقیم‌تر از همه روشنفکران صحبت کنم.

زمانی را یادم می‌آید که به‌عنوان تبعید از رژیم دیکتاتوری نظامی، در دانشگاهی در شیلی تدریس می‌کردم. پرتغالی و اسپانیولی خیلی به هم شبیه هستند اما یک زبان نیستند. برزیلی‌ها، اسپانیولی را متوجه می‌شوند؛ اما برعکس نه. شیلیایی‌ها هر وقت کلمه‌ای را سعی می‌کردم به پرتغالی تلفظ کنم، اعتراض می‌کردند. به همین دلیل مجبور بودم کمتر از کلمات پیچیده استفاده کنم و به سادگی روی بیاورم.

همچنین به‌عنوان یک جامعه‌شناس، بسیار اهمیت دارد و این را به شما می‌آموزند، که با مردم در ارتباط باشید. و وقتی که منتقدین گفتند

شما هم به نوبه خودتان در بحران‌های ملی حضور داشته‌اید. در واکنش به این بحران‌ها چه صحبتی دارید؟

در مواقع بحرانی، برای مثال در زمان گمانه‌زنی‌های تند در سیستم اقتصاد بین‌الملل، همیشه باید خونسردی خود را حفظ کنید و سرعت جریانات را ثابت نگه دارید؛ در غیر این صورت همه چیز فرو خواهد ریخت و ممکن است شما و دولتتان را با خود به پایین بکشد. داشتن توانایی تحلیل‌گری برای درک تصویری جامع از بحران، کمک می‌کند که خونسردی خود را حفظ کنید. باید این قدرت را داشته باشید که بتوانید در سطوح مختلف عمل کنید، در برخی مواقع نزدیک به مردم باشید و در بعضی دیگر از قائله دور باشید، تا اوضاع را به هم نریزید، بلکه بتوانید مسیری را مشخص کنید و به سمت جایی که می‌خواهید برسید حرکت کنید.

در این مواقع، وظیفه اولیه رئیس دولت، حراست از منافع بلندمدت کشور است بدون این که بخواهد آن را با خطر جدی فروپاشی روبه‌رو کند. اگر چنین چیزی رخ دهد، از نو پایه‌ریزی کردن یک سیستم جدید زمان زیادی می‌برد و همیشه مستلزم این است که هزینه‌های اجتماعی بسیاری برای مردم به همراه خواهد داشت. برای همین هم هست که توانایی سوار شدن بر موج در زمان وزش مناسب باد، خیلی مهم است، باید موقعیت را دریابید و به جلو حرکت کنید. این کار همچنین شما را در تقابل با شرایط بد، قوی‌تر می‌کند، شرایطی که بیشترین تلاش را باید برای جلوگیری از فروپاشی کل سیستم به کار گیرید.

تا چه حد این مسائل با آموزه‌های جامعه‌شناختی مرتبط است؟ من می‌گویم تا حد بسیار زیادی وابسته است. مشخص است که ویژگی‌های متفاوتی در ارتباط با اشخاص مختلف و ظرفیت‌های متفاوت وجود دارد. اما به‌طور کلی می‌گویم آموزه‌های جامعه‌شناسی افق دید وسیع‌تری به ما می‌دهد و ظرفیت درک روابط متقابل با گروه‌های مختلف را گسترش می‌دهد، همچنین نوعی خوی نسبی‌گرایی را پدید می‌آورد که تنها یک حقیقت متقن وجود ندارد و برای انجام هر کاری تنها یک راه مشخص متصور نیست.

آیا نظر جامعه‌شناختی نهایی درباره عمل سیاسی دارید؟

به نظرم عمل سیاسی در دموکراسی معاصر، نیازمند یک بررسی مداوم است. با توجه به ایده اراده عمومی روسو، باید بگویم امروزه اراده عمومی را هر روز همه مردم در اجتماع دوباره تعریف می‌کنند. باید فضا را برای چنین رخدادی باز کنیم، تا مردم بیشتر و بیشتر در این فرآیند دخیل شوند. مردم دیگر، بازنمایانده شدن فقط از طریق رأی را برنمی‌تابند. مشروعیت، دیگر تنها محدود به رأی نیست؛ بلکه نیازمند بازبینی دائم ارزش‌ها و اهدافی است که برای شما اهمیت دارند و برای آن‌ها مبارزه می‌کنید.

بارها برایم پیش آمده که میلیون‌ها رأی داشته‌ام. دو دوره با حمایت بیش از ۵۰ درصد آراء به ریاست‌جمهوری انتخاب شده‌ام. اما این حکم کافی نیست. هر روز باید مشروعیت خود را تثبیت و اظهار کنید. مثل این می‌ماند که هر روز از نقطه صفر شروع کنید. آن‌هایی که فکر می‌کنند جلب رأی مردم یکبار و برای همیشه کافی است، خودشان را گول زده‌اند. باید همیشه این اعتماد را با مشخص کردن ارزش‌هایی که مبنای عملتان است تازه نگه دارید.

برای همین آخرین و تنها نصیحتم به شما این است: وارد سیاست نشوید! خیلی دشوار است! ■

ساده نیست. به خاطر دارم که اوایل برای هر گردهمایی که سخنرانی می‌کردم، متن متفاوتی ارائه می‌دادم. و فراموش نکنید که در یک کمپین سیاسی حدوداً روزی بین هشت تا ده گردهمایی داریم. از این که حرف‌های تکراری برزیم خوشم نمی‌آمد. برای همین سعی می‌کردم حکایت جدیدی برای هر یک از جمع‌های مخاطبان در نظر بگیرم. فاجعه بود.

چون هیچ کس متوجه نمی‌شود مقصودتان چیست، باید خودتان را چندین و چندبار تکرار کنید. باید ساده بگویید و تکرار کنید. تحت چنین شرایطی، ساده نیست که بخواهید هم جامعه‌شناس باشید و هم سیاستمدار. اما هنگامی که از این وضعیت به تلویزیون می‌روید، امتیاز بسیار بزرگی محسوب می‌شود. در زمانی که برزیل همچنان تحت قوانین نظامی‌ای بود که کمپین ما بر خلافتش جبهه گرفته بود، در اولین کمپین انتخاباتی برای اخذ صندلی مجلس سنا به نمایندگی از ایالت سائوپائولو، برای مناظره با رقیب به یک برنامه تلویزیونی رفتم. در تمام مدت مناظره کاملاً خونسرد بودم. چرا که برای من مانند این بود که می‌خواهم درسی را ارائه کنم، یا چیزی شبیه به آن.

وقتی برگشتم، دوستانم به شدت ناامید شده بودند، می‌گفتند غیرممکن است [موفق شویم]، انرژی لازم را نداری و نمی‌توانی احساساتی را که یک سیاستمدار باید القا کند، منتقل کنی. تأثیر واقعی بر مخاطبان دقیقاً بر خلاف این تحلیل بدبینانه از آب در آمد. چراکه تلویزیون بیشتر نیازمند نوع دیگری از گفتگوست؛ گفتگویی صمیمی‌تر از آنچه در یک سخنرانی عمومی وجود دارد. به همین سبب این موفقیت را هم به دست آوردیم. به لطف جامعه‌شناس بودن و معلم بودن، در مهارت سخن گفتن مستقیم با دانشجویان استادیم. برای ما چندان دشوار نیست که از تلویزیون برای موفقیت در زندگی سیاسی بهره ببریم. فقط باید مثل یک معلم خوب عمل کرد، ایده‌هایتان را ساده و متقاعدکننده بیان کنید.

به‌عنوان رئیس‌جمهور، چگونه با احزاب رفتار کردید؟

در نمونه برزیل، همان‌طور که پیش‌تر هم گفتم، چیزی که واقعاً اهمیت دارد ظرفیتی است که رهبران باید در ارائه رویکردها به کشور و نه به احزاب، نشان دهند. رهبر باید عموم مردم را متقاعد کند، حتی اگر به قیمت گذشتن از خواسته‌های احزاب تمام شود.

احزاب، بیشتر اوقات بیشتر در جهت جلوگیری از تغییرات حرکت می‌کنند تا بخواهند مروج آن باشند. آن‌ها آماده پذیرش تغییرات نیستند. پس نباید ساختار حزبی را در نظر بگیرید. در عین حال، باید حواستان باشد که نهایتاً برای موفقیت باید به ساختار سیاسی متوسل شوید. این یعنی نمی‌توانید علیه آن موضع بگیرید. اگر وارد نزاع مستقیم با ساختار سیاسی شوید، به خطر تبدیل شدن به یک نوع دیکتاتوری یا دادگاهی شدن دامن زده‌اید.

می‌توانید توده‌ها را کنترل کنید و آنها را علیه مجلس بسیج کنید. استفاده از تلویزیون چندان دشوار نیست. اما این راه به دیکتاتوری ختم می‌شود. باید روش مشخص و دموکراتیک اقناعی پیش بگیرید و توده را علیه پارلمان نشورانید؛ چراکه پارلمان می‌تواند مانع تغییراتی شود که سعی دارید عملی کنید. باید خود را برای مذاکرات مداوم با مجلس آماده کنید. اینجا بار دیگر مزایای جامعه‌شناس بودن خودش را نشان می‌دهد؛ چراکه شما می‌دانید دقیقاً چه چیزی مورد توجه است، نه فقط به وسیله بررسی احزاب مختلف، همچنین از طریق مشاهده گروه‌ها و حلقه‌های مختلف و حتی افرادی که در هر حزب مشغول هستند. و بالاتر و مهم‌تر از همه این‌ها، از طریق رصد علاقه عموم.

< جامعه‌شناسی به مثابه حرفه

درباره فمینیست شدن در ژاپن

چیزوکو اُئو، دانشگاه توکیو، ژاپن

چیزوکو اُئو، جامعه‌شناس پیشروی ژاپنی، منتقد فمینیست و روشنفکر عمومی، در مطالعات زنان، پیشگام و نویسنده بسیاری کتاب‌ها بوده است؛ کتاب‌هایی شامل، *پدرسالاری و سرمایه‌داری* (۱۹۹۰)، *ظهور و افول خانواده مدرن ژاپنی* (۱۹۹۴)، *ترجمه انگلیسی* (۲۰۰۴)، *ملی‌گرایی و جنسیت* (۱۹۸۹)، *ترجمه انگلیسی* (۲۰۰۹)، *اندیشه سیاسی تفاوت* (۲۰۰۲)، *اندیشه‌ای برای بقا* (۲۰۰۹)، *زن‌ستیزی در ژاپن* (۲۰۱۰) و *جامعه‌شناسی مراقبت* (۲۰۱۱). او درگیری مدیدی با فعالیت فمینیستی دارد و در حال حاضر رئیس سازمان غیرانتفاعی مشهور شبکه کنش زنان است (<http://wan.or.jp>). سخنرانی او را با نام «چهارده سال فمینیسم ژاپنی» در سایت <http://worldwide-wan.blogspot.jp> مشاهده کنید که در آن، ترازنامه‌ای از زیان‌ها و دستاوردهای زنان ژاپنی طی چهل سال اخیر تهیه کرده است.



| چیزوکو اوئو

جامعه‌شناس اصطلاح مناسبی برای خودشناسی (self-identification) است. به نام جامعه‌شناسی می‌توانم هر یک از فعالیت‌های هرروزه خود را از خواندن داستان‌های مصور تا گوش دادن به حرف‌های مسافران در اتوبوس، به عنوان موضوعی برای تحقیق در نظر بگیرم. به عنوان جامعه‌شناس، شک‌گرایی ژرفی را درخصوص جامعه‌ای بسط داده‌ام که در آن زندگی می‌کنم. نمی‌دانم که آیا سرشت شک‌گرایی من است که مرا به عنوان یک جامعه‌شناس شکل می‌دهد یا آموزش جامعه‌شناسانه مرا شک‌گرا بار آورده است. آنچه می‌دانم این است که منش جامعه‌شناسانه، هر فردی را به سمت نگاه کردن به اطراف در پی آن چیزی می‌کشد که نادرست، ابلهانه، احمقانه، غیرعادی و غیرمنطقی است. متقابلاً افراد اغلب می‌پندارند جامعه‌شناسان، ابله و احمق و غیرعادی هستند. این منش، مرا به خوبی برای مطالعات جنسیت آماده کرد؛ چراکه جهان جنسیتی شده سرشار از بلاهت، حماقت، شگفتی و بی‌خردی است. در دوران جوانی، به یاد دارم که این‌گونه می‌گفتم: «آنچه امروزه به عنوان شهود غیرعامیانه از آن یاد می‌شود فردا روزی، به شهود عامیانه تبدیل خواهد شد!» در بسیاری موارد، پیش‌بینی من تا آنجا که به جنسیت مرتبط است، درست از آب درآمد.

جامعه‌شناسی به من کمک کرد تا مطالعات زنان را توسعه دهم. با وام‌گرفتن نوشتهٔ پسااستعماری گیاتری اسپواک، [آنچه گذشت] چیزی شبیه «جنگ با ابزاری از آن دشمنان» است. به‌عنوان نویسندهٔ کتاب *پدرسالاری و سرمایه‌داری* (۱۹۹۰)، موفق شدم خوانندگان مرد را متقاعد کنم که در روابط آنها با زنان، چیزی نادرست است. یکی از خوانندگانم به من گفت: «بعد از خواندن کتاب شما، رفته‌رفته متوجه آن چیزی شدم که همسر من از آن شکایت می‌کرد». برعکس، آنچه که او باید در ابتدا انجام می‌داد، گوش‌دادن به همسرش بود. اما برای این که آنها متوجه مشکلات خودشان بشوند، ما راه دیگری جز به‌کاربردن زبان هژمونیک نداشتیم. شرایطی شبیه به شرایط پسااستعماری، هنگامی که ما از زبان انگلیسی استفاده می‌کنیم تا در اجتماع دانشگاهی دوام بیاوریم، جایی که جهانی‌شدن به‌معنای مرکزیت انگلیسی‌زبانی است. از این‌رو، من دوزبانه شدم، هر دو زبان انگلیسی و ژاپنی، زبان‌های زنانه و مردانه، زبان دانشگاهی و روزمره، استاندارد و محلی و به همین ترتیب. جایگاه جامعه‌شناس باید جایی در این میان باشد، بنابراین، تئوری مرد (زن) حاشیه‌ای کارل مانهایم هم‌چنان معتبر است.

مطالعات زنان در اجتماع دانشگاهی، به‌جای معادل کارکردی جنبش زنان به‌کار می‌رود. سؤالی که بسیار زود پس از نهادینه‌شدن مطالعات زنان مطرح شد. ما در برابر آن مسئول بودیم، اما با چه نتایجی؟ آیا چالش مطالعات زنان آن چیزی را تغییر داد که رشته‌های مردمرکز بودند؟ یا این که مطالعات زنان در طول نهادینه‌شدن، خودشان را با رشته‌های موجود سازگار می‌کنند؟ مسئله، مشابه با مشارکت زنان در ارتش است. آیا مشارکت زنان ارتش را دگرگون می‌کند یا این زنان هستند که در جریان مشارکت، نظامی‌مآب می‌شوند؟ کدام اول اتفاق می‌افتد؟ بیان‌کردنش اندوهناک است؛ تاریخ به ما نشان می‌دهد که دومی اول اتفاق می‌افتد، اینکه نهاد قادر است مخالفانش را در خود مستحیل کند.

ما هم‌چنان در حال دست‌وپنجه‌نرم‌کردن با اصول بنیادین رشته‌های دانشگاهی همچون عینیت، بی‌طرفی، آزمون‌پذیری و ابطال‌پذیری هستیم. اما بدون هیچ‌گونه قضاوت ارزشی چگونه می‌توانیم موضوع تحقیق مناسبی پیدا کنیم؟ بدون هیچ‌گونه تعهد ارزشی چگونه می‌توانیم ادعای نادرست‌بودن چیزی را داشته باشیم؟ بدون هیچ‌گونه امیدی برای جامعهٔ آینده، چگونه می‌توانیم تلاش برای پژوهشی دقیق را ادامه دهیم، پژوهشی که برای آن پاداش بسیار کمی را انتظار داریم؟

با وجود رسیدن به سن بازنشستگی به‌عنوان استاد ممتاز، تنها می‌توانم بگویم از اینکه یک جامعه‌شناس هستم خرسندم؛ چراکه جامعه‌شناسی بخشی از وجود من شده است. ■

حدود چهل سال قبل، هنگامی که در دههٔ ۱۹۷۰ دانشجوی بودم، اجتماع دانشگاهی همچنان دنیایی مردانه بود که زنان در آن هیچ جایگاهی نداشتند. زنان و مردان در یک جنبش دانشجویی به یکدیگر پیوستند اما نهایتاً به یأسی جدی برای زنان انجامید. فعالیت دانشجویان، بیشتر یک بازی پسرانه بود تا یک بازی دخترانه. کمونیست‌های مرد در خط‌مقدم به‌اندازهٔ محافظه‌کاران، طرفدار تبعیض جنسی بودند.

پس از شکست فعالیت دانشجویی، به دانشکدهٔ تحصیلات تکمیلی در رشتهٔ جامعه‌شناسی رفتم؛ اما صرفاً به‌عنوان یک تعلیقی از دنیای واقعی، بدون هیچ‌گونه آرمان دانشگاهی. آنجا بود که با مطالعات زنان مواجه شدم که به‌تازگی از سوی آمریکا معرفی شده بود. برای من درس عبرتی بود؛ آموختم کاملاً عالی است که خودم را مطالعه کنم. در کشمکش با این سؤال بودم که چه کسی هستم، در جایی که زن‌بودن مسئله‌ای مرکزی بود. از خوش‌شانسی من بود که تنها کسی نبودم که این‌گونه فکر می‌کرد.

باعث افتخار من است که در مطالعات زنان در ژاپن پیشرو هستم؛ چراکه این مطالعات پیش از ما وجود نداشت. محققان مطالعات زنان هم‌نسل من، همگی خودساخته هستند. یک گروه مطالعاتی تشکیل دادیم، از یکدیگر آموختیم، نشریات ادواری منتشر کردیم و سعی کردیم تا به خوانندگانمان نزدیک شویم. به‌عنوان یک جامعه‌شناس جوان، که از جامعه‌شناسی موجود خسته شده بود، برای اولین بار با موضوع تحقیق دربارهٔ جنسیت و سکسوالیته روبرو شدم که کاملاً در آن درگیر بودم و به‌سختی می‌توانستم به دور از احساسات هیجانی خشم دربارهٔ آن بنویسم.

مطالعات زنان در ژاپن خارج از دانشگاه متولد شد و رشد کرد. در آغاز انتظار به‌دست‌آوردن شغل تدریس، بودجهٔ تحقیق و حق عضویت در مجله‌های معتبر دانشگاهی را نداشتیم؛ بنابراین همه چیز را درون رشتهٔ خودمان ایجاد کردیم. مطالعات زنان به‌عنوان رشتهٔ جدی دانشگاهی به‌رسمیت شناخته نشده بود. اما در ظرف ده سال، در دههٔ ۸۰، برخی مجله‌های دانشگاهی شروع به تقدیر از نشریات ادواری ما کردند. طی بیست سال، در دههٔ ۹۰، شغل تدریس در حوزهٔ جنسیت و مطالعات نسلی در دانشگاه توکیو به من پیشنهاد شد که گویا معتبرترین دانشگاه ژاپن است. دانشجویان در کلاس من آزادانه موضوعات تحقیقی‌ای همچون بازنمایی زنان در فکاهی‌های دختران، اجتماع‌های زنان و مردان هم‌جنس‌باز، ساختار تودرتوی وبسایت مادران مجرد و تاریخ استمناء را انتخاب می‌کنند. پیرو چنین موضوعاتی، آنها برای نوشتن پایان‌نامه‌هایشان برای مقطع کارشناسی، ارشد و حتی دکتری احساس راحتی می‌کنند؛ گرچه ناگفته نماند که شغل آیندهٔ دانشگاهی آنها تضمین نمی‌شود.

< جامعه‌شناسی به مثابه حرفه جامعه‌شناس به مثابه سرنوشت زندگی

ولادیمیر یادو، انجمن جامعه‌شناسی، آکادمی روسی علوم و معاونت پیشین انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی،
۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴

ولادیمیر یادو در جامعه‌شناسی در اتحاد شوروی پیشرو بود؛ جایی که برای این رشته، وجودی متزلزل به مثابه یک «علم بورژوا» فرض می‌شد. در دانشگاه لنین‌گرا، او شخصیت مرکزی در ایجاد اولین آزمایشگاه جامعه‌شناسی در دهه ۱۹۶۰ بود؛ در پی آن، کتاب انسان و کار او، به علاوه اولین کتاب اصلی درباره روش‌شناسی را انتشار داد، [اتفاقی که] تخصص جدیدی را تعریف کرد. او تئوری روان‌شناسی اجتماعی خودتنظیمی رفتار اجتماعی را پروراند و به عنوان سرپرست انجمن اروپایی روان‌شناسی اجتماعی تجربی انتخاب شد. در روسیه پس از فروپاشی شوروی، او رئیس انجمن جامعه‌شناسی در آکادمی روسی علوم شد و رویکردی چندپارادیمی در جامعه‌شناسی ایجاد کرد. برای سال‌های بسیار او نماینده رسمی جامعه‌شناسی روسی در خارج بود و در بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ معاون انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بود. او رهبری حزب لیبرال‌دموکرات جامعه‌شناسان روسی را بر عهده دارد که مخالف برآمدن محافظه‌کاری هستند. او محبوب بسیاری از دانشجویانی است که از ابتدای جامعه‌شناسی شوروی تا به حال آموزش داده است.



| ولادیمیر یادو

در اوایل دهه ۶۰ جامعه‌شناس شدم و امروز هنگامی که زمان آن فرا رسیده که سفر زندگی خود را به طور مختصر بیان کنم، درباره این چرخش در زندگی خود بسیار احساس خوشبختی می‌کنم. برای سال‌های بسیار، رسانه رسمی در شوروی جامعه‌شناسی را با عنوان «علم بورژوایی من‌درآوردی» برچسب می‌زد. گرچه، بعد از این که رژیم استالین در اواخر دهه ۶۰ از بین رفت، ما یک دوره لیبرالیسم ناچیز داشتیم. من و همکارانم موفق شدیم یک آزمایشگاه جامعه‌شناسی در دانشگاه لنین‌گرا برپا کنیم؛ همچنین هم‌زمان، یک بخش جامعه‌شناسی، بخشی برای مطالعه اشکال جدید کار و فراغت، در انجمن فلسفه آکادمی علوم USSR، بنیان نهاده شد. به گونه‌ای، این شروع جنبشی جامعه‌شناسانه بود. هنوز، تمامی پیشگامان جامعه‌شناسی، پیشینه آموزشی متفاوتی داشتند و باید تخصص جدید را به عنوان دانشجویان پاره‌وقت می‌آموختند، یا آنچه که امروزه آن

یکی از نمودهای «آسیب فرهنگی» پس از شوروی، همان‌طور که پیوتر زتومپکا مطرح می‌کند، دودستگی در ارزیابی از جامعه‌شناسی شوروی و پس از شوروی است. مجادلات درباره انتشار مقاله ویکتور وختستین در این خصوص نمونه بسیار خوبی است.^۱

بیماری‌های جامعه، فساد، تضاد قومی و غیره، امروزه از موضوعات عمده تحقیق هستند. هنوز سطح روشی حتی در پروژه‌های تحقیق دانشگاهی، به‌طور اسفباری زیر سطح کمال جامعه‌شناسان پیشرو در دوره شوروی است. یکی از دلایل این مسئله، جریان ناکافی فارغ‌التحصیلان بالاستعدادی است که به پذیرش مشاغل تدریسی کم‌درآمد بی‌میل هستند. در نگاه عموم، حرفه یک جامعه‌شناس در ارتباط با «مأمور سنجش افکار عمومی» است و بسیاری از افراد جامعه‌شناس‌ها را با روزنامه‌نگاران به یک چوب می‌رانند که در بینشان تعداد کمی افراد مسئولیت‌ناپذیری هستند که مستعد «انطباق‌دادن» داده برای سازگار بودن با شرایط هستند یا سؤالاتی با جواب‌هایی ازپیش‌تعیین‌شده تنظیم می‌کنند.

در هر محیطی، جامعه‌شناس باید به میزان تجربه و دانش حرفه‌ای، مسئولیت مدنی داشته باشد. از آنجا که با دانشجویان در ارتباط هستیم، مثبت‌اندیش مانده‌ام. گرچه تعداد بسیار کمی از آنها این حرفه را به‌عنوان خدمتی به جامعه انتخاب می‌کنند، در آینده نزدیک انتظار دارم که نسل جدید از پهنه تاریخ بالا روند و به جامعه‌شناسی شکل تازه‌ای ببخشند که شایسته حرفه‌مان باشد. ■

۱. و. وختستین، «وضعیت تأسفبار جامعه‌شناسی پس از شوروی» (گفت‌وگوی جهانی، سال دوم، شماره سوم)؛ ژ. توشچنکو و ن. رومانسکی، «درباره وضعیت واقعی جامعه‌شناسی در روسیه؛ مخالفت با مجادله وختستین» (گفت‌وگوی جهانی، سال دوم، شماره پنجم)؛ و. وختستین، «ما همه آن را داریم؛ اما آیا چیزی داریم؟» (گلوبال اکسپرس، ۸ آگوست ۲۰۱۲).

را یادگیرندگان از راه دور می‌نامیم، [آن‌هم] از طریق کتاب‌هایی که عمدتاً به زبان انگلیسی بودند و پیش از این دسترسی به آنها دشوار بود، بنابراین باید با «samizdat» توزیع می‌شد؛ کپی‌های کربنی با ترجمه‌هایی که روی کاغذ سیگار نوشته شده بود.

ارتباط با جامعه‌شناسانی از هلند بسیار اهمیت داشت؛ جایی که حرفه جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشته دانشگاهی به‌طور جدی و با وجود «حفاظ آهنین» دایر شده بود. تحقیقات مشترک در چارچوب همکاری بین کشورهای اروپای شرقی هدایت می‌شد. من بسیار خوش‌وقت بودم که در ارتباط نزدیکی با جان زپانسکی بودم، درحالی‌که زیگموند باومن به من تئوری را تعلیم می‌داد و استفان نوواک ساعات بسیاری را صرف توضیح تمامی ظرایف میدان تحقیق می‌کرد. این روزها، به‌عنوان سرپرست دپارتمان جامعه‌شناسی در دانشگاه علوم انسانی آکادمی روسی علوم، همچنان در ارتباط نزدیک با دپارتمان جامعه‌شناسی در دانشگاه ورشو هستم، جایی‌که ریزتوف کوسلا، سنت استاد خود استفان نوواک را به ارث برده است. رسم همکاری حرفه‌ای بین نسل پیش‌کسوت، به نسل جدید منتقل شده است.

در سال ۱۹۵۸ مقامات شوروی به ما اجازه دادند انجمن جامعه‌شناسی شوروی را، البته تحت کنترل سخت ایدئولوژیک، تأسیس کنیم. آیین‌نامه داخلی آن تصریح کرده بود که ماتریالیسم تاریخی اساس جامعه‌شناسی مارکسیستی است. حکومت مقرر کرده بود که تأسیس انجمن مستلزم آن است که اعضایش مزایای جامعه‌شناسی مارکسیستی را در کنفرانس‌های بین‌المللی ترویج کنند. به هر طریقی، حضور جامعه‌شناسان جوان در کنفرانس‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی موجب برخورد‌های حرفه‌ای شد و روابط دوستانه را بین جامعه‌شناسان شوروی و همکارانشان در کشورهای دیگر برقرار کرد.

جامعه‌شناسی در روسیه امروز یک رشته دانشگاهی متعارف است. گرچه، متأسفانه، جامعه‌شناس‌ها احساس همبستگی حرفه‌ای ندارند. اجتماع جامعه‌شناسان به چند انجمن مستقل دسته‌بندی شده است.

< گردشگری فاولا

بیانکا فریه مدیرو، بنیاد گتیلو وارکاس در ریو دو ژانیرو، برزیل



سانتا مارتا، آن گونه که جی کولهاس و دی اورهان تصور می‌کنند. ساکنان فاولا به طراحی مجدد آن دست زدند که نشان‌دهنده یک نمونه تأثیرگذار از مداخله زیبایی‌شناختی در هدایت «نگاه توریست» است. عکس از بیانکا فریه مدیرو.

بسیست درصد جمعیت ریو دو ژانیرو را ساکنان فاولاها تشکیل می‌دهند: تقریباً ۳.۱ میلیون نفر در حدود هزار محله‌ای زندگی می‌کنند که کیفیت زندگی و سطوح شهرنشینی بسیار متفاوتی دارند. فاولاها هم به همراه کارناوال‌ها، فوتبال و زنان جذاب، تبدیل به بخشی از کلیشه‌هایی شده است که در تصور بین‌المللی از برزیل وجود دارد. همان‌طور که در کتاب‌های بسیاری آمده، از نظر مردم برزیل فاولاها به یک گفتمان اصلی و واقعیت عینی تبدیل شده‌اند که موضوعات

تورهای فاولا در ریو دو ژانیرو، تورهای شهری در کیپ‌تاون و ساوتو، تورهای محلات فقیرنشین در بمبئی، مانیلا، جاکارتا، قاهره، نایروبی. از اوایل دهه ۱۹۹۰ و در بستر همگرایی پرشتاب اقتصادی، رژیم‌های نولیبرال حکمرانی شهری و فرهنگ‌های رسانه‌ای جهانی‌شده، مناطق واقع در کلان‌شهرهای جهان جنوب، به یک کالای توریستی تبدیل شده‌اند و ارزش پولی آن مورد توافق ترویج‌کنندگان و مصرف‌کنندگان است.



دوربین گردشگران بین‌المللی در سانتا مارتا
متوجه نقاشی سلطان پاپ اثر هنرمند مشهور
برزیلی، رومرو بریتو، است. عکس از بیانکا فریه
مدیرو.

مقامات برزیلی ابتدا وجود جریان‌های فزاینده گردشگری را به سمت مناطقی که همواره سعی در مخفی کردن آن داشتند نادیده می‌گرفتند و اغلب از آن انتقاد می‌کردند. در ضمن، نخبگان برزیلی ادعا می‌کردند که گردشگری فاولا نوعی فعالیت منجرکننده است که آبروی ملی را لکه‌دار می‌کند و فقرا را در دام یک نمایش باغ‌وحش‌گونه می‌اندازد. با این حال، اکنون بازیگران و نهادهای مختلف اجتماعی به پیروی از اصول بازاریابی شهری و کارآفرینی مدنی و در تدارک جام جهانی فیفا (۲۰۱۴) و بازی‌های المپیک (۲۰۱۶) به بازآفرینی گردشگری فاولا دست می‌زنند. دو رویداد نمادین، به فاصله تقریبی ۱۵ سال، به ما کمک می‌کنند تا معنای این تغییر مهم و نحوه تحکیم امروزی آن را دریابیم.

< ژانویه ۱۹۹۶

مایکل جکسون به مسافرت می‌کند تا *They Don't Care About Us* را به

عمده، نظیر فقر، خشونت و شهروندی، تحت لوای آنها توسط بازیگران مختلف اجتماعی مطرح می‌شود و مورد مباحثه و بررسی قرار می‌گیرد. در این فرایند «گردشگری فاولا» پدیدار می‌شود که فضایی برای تخیل و یک نهاد سیال است. این تور در دفاتر تبلیغاتی به‌عنوان یک کالای جهانی و یک علامت تجاری برای طیف مختلفی از محصولات، از ماشین‌های سیتروئن و نیسان گرفته تا مبلمان IKEA، و در رونق دادن به رستوران‌ها، فروشگاه‌ها و باشگاه‌ها در سرتاسر جهان استفاده شده است. از یک طرف، فاولا، به‌عنوان یک مقصد گردشگری، بخشی از روایت‌ها و رویه‌های جهانی است که بر فقر، به‌عنوان نتیجه مصرف، دلالت دارد. از طرف دیگر، فاولا بخشی از توسعه تورهایی به‌اصطلاح واقعی است که وعده تماس مستقیم و ایمن تحت نظارت دقیق پرسنل حرفه‌ای با مناطق حاشیه‌ای را می‌دهد و به‌عنوان جایی که کاملاً برعکس جهان توریست‌هاست به‌صورت ایده‌آل در آورده می‌شود.

کارگردانی اسپایک لی بسازد. سایت فاوولای سانتا مارتا در منطقه جنوبی مرفه ریو دو ژانیرو یکی از مکان‌های ضبط این ویدئو بود. هدف از ساخت این ویدئو نشان دادن بی‌تفاوتی مقامات و نخبگان به فقر شهری بود.

در حالی که بیشتر مردم سانتا مارتا این رویداد را جشن گرفتند، خشم مقامات دولتی برانگیخته شد. فرماندار وقت ایالت ریو دو ژانیرو، مارسلو آلنکار، از مایکل جکسون خواست که با کمک مالی به فاولا حسن نیست خود را ثابت کند. فوق‌ستاره سابق فوتبال و وزیر ورزش آن زمان، پله، مدعی شد که این رویداد موجب از دست رفتن بخت برزیل برای کسب میزبانی المپیک ۲۰۰۴ می‌شود.

وقتی روزنامه‌های مهم ریو دو ژانیرو ادعا کردند که اسپایک لی و مارچینهو وی پی (سلطان مواد مخدر سانتا مارتا) بر سر اجاره محل فیلم‌برداری و دستمزد ۵۰ نفر مأمور تأمین امنیت آن با هم مذاکره کرده‌اند، بحث‌های سیاسی بالا گرفت. دادستان منطقه با این استدلال که خسارات جدی به صنعت گردشگری وارده آمده خواهان توقف فیلم‌برداری شد. اسپایک لی برزیل را «جمهوری موز» نامید و باعث تشدید حس سرشکستگی در میان مقامات دولتی شد.

< اوت ۲۰۱۰

فاوولای سانتا مارتا میزبان رئیس‌جمهور لولا، فرماندار ایالتی ریو دو ژانیرو، سرگیو کابرال، و شهردار ریو دو ژانیرو، ادواردو پائس به‌منظور

شروع برنامه Rio Top Tour [تور برگزیده ریو] بود. این تور، با حمایت وزارت گردشگری برزیل، یکی از چندین اقداماتی است که تحت برنامه واحدهای پلیس برقرارکننده آرامش (Pacifying Police Units) تعریف می‌شود. UPP شکل اختصاری آن در زبان پرتغالی است.^۱

رئیس‌جمهور لولا این برنامه را به‌عنوان راهی برای بیشترین استفاده از ظرفیت‌های گردشگری فاولا‌های آرام و امن از طریق گنجاندن خود ساکنان بومی در آن‌جا برشمرد. به‌علاوه، آنها برای تحقق ظرفیت‌های گردشگری خود از حمایت‌های دولتی برخوردار بودند. از قضای روزگار، این رویداد همان جایی رخ داد که مایکل جکسون نم‌هنگ خود را فیلم‌برداری کرده بود و اکنون مجسمه برنزی سلطان پاپ در آنجا قرار دارد و همراه با کلبه‌های عاریه‌ای و منظره زیبای اقیانوس به یک جاذبه مهم گردشگری سانتا مارتا تبدیل شده است.

< مه ۲۰۱۳

هم‌زمان که در حال نوشتن این متن هستیم، فرایند احراز صلاحیت تجاری فاوولای توریستی نه تنها در سانتا مارتا بلکه در چندین فاوولای «آرام و امن شده» در حال انجام است. دولت و کلیت جامعه مدنی، از جمله چندین رهبر مهم خود فاولاها، از این فرایند حمایت می‌کنند. به تعبیر فوکو، نظم‌های دولتی نه از طریق اجبار بیرونی بلکه دقیقاً به‌واسطه دادن آزادی و استقلال به ساکنان فاولاها عمل می‌کنند که به آنها به چشم کارآفرینان بالقوه گردشگری می‌نگرند.

به بیان بالتانسی، در حال حاضر ارزش یک فاوولای خاص به‌عنوان یک جاذبه گردشگری از این طریق سنجیده می‌شود: کارآمدی خدماتی که به گردشگران ارائه می‌دهد، سطح میزبانی ساکنان محلی و برآوردن انتظاری که معینی از بی‌نظمی و خشونت کنترل‌شده باشد. با همین منطق، گردشگران نیز بر حسب ارزش بازاری‌شان سنجیده می‌شوند. به آنها همچون مشتری‌هایی نگاه می‌شود که به‌واسطه حضور و خریدهای متنوع خود، خرید بلیط، سوغاتی، نوشیدنی، غذا و غیره، به توسعه اجتماعی و اقتصادی یک فاوولای خاص کمک می‌کنند.

شایان ذکر است که در اینجا شاهد عقب‌نشینی دولت نیستیم. درحالی‌که چرخ گردشگری فاولا با رضایت دولت چرخیده و دور جهان می‌چرخد، الگوهای حرکت آن در زمین فاولا‌های امن و ناامن هنوز تا حد زیادی تحت کنترل است و دستگاه‌های قدرت قانونی و غیرقانونی برای آن موانعی ایجاد می‌کنند. بنابراین، شاهد صورت‌بندی مجدد راهبردها، تاکتیک‌ها و روش‌های اداره مناطقی هستیم که بیش از پیش به محاصره بازارها در می‌آیند. ■

۱. با اتخاذ همین راهبرد در آوریل ۲۰۱۳، سی‌ودو فاولا در ریو دو ژانیرو «امن» شدند: قبل از ورود نیروهای ویژه پلیس (BOPE) به یک فاوولای خاص، دولت آن را تحت اشغال اعلام می‌کرد و به مجرمان فرصت فرار می‌داد و از هر گونه مواجهه خشونت‌بار میان آنها و پلیس اجتناب می‌کرد.

< در پس فاجعه صنعت پوشاک در بنگلادش

ملکه شکیه، دانشگاه آسیای جنوبی، دهلی، هند



دو مجروح در میان ویرانه‌های برجای‌مانده از کارخانه تولید پوشاک در ساوار، نزدیک داکا، بنگلادش. عکس از تسلیمه اختر.



پس از این که الگوهای تجاری MFA در شرایط رقابت شدید با الگوهای نامطمئن تر تولید پوشاک سازماندهی مجدد شد.

کرد. یک ماه بعد، وقتی شمار تلفات به بیش از ۱۱۰۰ نفر رسید، دولت بنگلادش قانون ملی کار در صنعت پوشاک را اصلاح کرد و به اتحادیه‌های کارگری اجازه فعالیت داد. چندی بعد، سازمان ملل متحد درستی شاخص بانک جهانی در زمینه تجارت را به چالش کشید؛ این شاخص، پیشتر، انعطاف‌پذیری نیروی کار را به عنوان یک پیش شرط برای رقابت صنعتی دانسته بود.

سازمان کارگری در مرکز این فاجعه صنعت پوشاک قرار دارد. بیشتر کارگران مجتمع رعنا پلازا به این دلیل مردند که حتی پس از ترک برداشتن دیوارهای ساختمان و تخلیه دیگر واحدهای تجاری، مجبور به ادامه کار شدند. کارگران صنعت پوشاک هیچ اتحادیه‌ای ندارند تا مالکان کارخانه‌ها را به چالش بکشند. این که یک صنعت ۳.۵ میلیون نفری در یک کشور مدرن و دموکراتیک سازماندهی ندارد، نگشت اتهام را نه تنها به سوی سرمایه‌داران جهانی و محلی که این صنعت را در اختیار دارند، بلکه همچنین به سوی فعالان توسعه، که قوانین را تنظیم می‌کنند، دراز می‌کند. سازمان‌های کمک‌رسان بین‌المللی حضور برجسته‌ای در صنعتی شدن جهان سوم داشته و در نادردها گرفتن کارگران دخیل بوده‌اند. مثلاً پروژه‌هایی همچون شاخص‌های تجارت بانک جهانی و رژیم دستورالعمل‌های بین‌المللی سازمان بین‌المللی کار توصیه می‌کنند که اگر بازدهی و ایمنی کارگران در دست سرمایه‌داران و بازرسان کارگری باشد، ارتقا خواهد یافت. از آنجا که اتحادیه‌گرایی کارگری در صنعت پوشاک تحت تسلط این دکتترین قرار دارد، نه تنها در بنگلادش بلکه در آسیا و آفریقا نیز با موانعی روبرو شده است. توجیه ارائه شده برای سیاست‌زدایی از نیروی کار برگرفته از درک حداقل‌گرایانه از صنعتی شدن به عنوان تابع محض عرضه و تقاضا در بازار و جدا کردن آن از بستر اقتصاد سیاسی پیچیده است که مقدمات کارآفرینی انسانی را فراهم می‌کند.

< آرایش چند رشته‌ای (MFA)

خطاست اگر فکر کنیم که «بازارها» به تنهایی مسئولیت هیولای پوشاک را به عهده دارند؛ هیولایی که هم‌اکنون پنجه‌های خود را در چهار گوشه دنیا گسترانده است. درست است که ماهیت کاربر این صنعت اغلب باعث جذب کارگران مهاجر و بعدها

انهدام ساختمان یک کارخانه در ساوار بنگلادش در آوریل ۲۰۱۳ منجر به کشته شدن بیش از ۱۱۰۰ نفر از کارگران واحد تولیدی پوشاک شد. با وجود فریادهای مردم، تا کنون درباره آن دسته از نظام‌های پنهان استثماری که چنین فاجعه‌ای را در این مقیاس رقم زدند صحبت چندانی نشده است.

آنهایی که با تاریخ پر فراز و نشیب صنعت پوشاک آشنا هستند می‌دانند که این صنعت مستعد حوادث است و ممکن بود فاجعه بنگلادش در هر جای آسیا یا آفریقا رخ بدهد. با وجود اتفاقاتی که افتاد، کارگران و اتحادیه‌های کارگری به کندی در برابر ریزش ساختمان مجتمع رعنا پلازا در بنگلادش واکنش نشان دادند. البته این فروشندگان عمده پوشاک و مصرف‌کنندگان اروپایی و آمریکایی بودند که با صدای بلند لب به اعتراض گشودند و موجب تغییر مسلم نحوه تفسیر این فاجعه شدند.

< گزارش «شرق‌شناسانه»

روزنامه نیویورک تایمز این گونه گزارش کرد: «یک تراژدی قابل جلوگیری دیگر». بی‌بی‌سی، گلوب اند میل، رویترز و دیگر رسانه‌ها همین عبارت را بازتاب دادند و این بحران را چیزی ندانستند جز یک رویداد ناگوار دیگر در جهان سوم که تاجران حریص، سیاستمداران فاسد، بوروکراسی بی‌لیاقت و صف طولانی فقرایی که چاره‌ای جز قرار دادن خودشان در صف مرگ ندارند، آن را رقم زده‌اند. رویکرد شرق‌شناسانه عقل‌گرا هم بود و می‌خواست خریداران طبقه بورژوازی را متقاعد کند که دستگیری صاحبان کارخانه یا گرفتن غرامت از خریداران چندملیتی آنها یک راه حل است.

رسانه‌ها در ابتدا سهیل رعنا، مالک بدبخت ساختمان را مقصر می‌دانستند که طبق گزارش‌ها گفته بود ساختمان جای امنی برای کار بوده است. چهار روز بعد، پس از این که شمار تلفات به ۴۰۰ نفر رسید، گروه کوچکی از خریداران را مجبور کردند که مبلغی خسارت به قربانیان پرداخت کنند. یک هفته بعد و پس از اینکه خبر مرگ ۷۰۰ نفر تأیید شد، اتحادیه اروپا بنگلادش را به لغو صلاحیت معافیت از عوارض کمرگی برای صادرات به بازارهای اروپایی تهدید

موجب رونق کارگاه‌های سیار شده است. کارگران مهاجر یهودی اروپای شرقی در کارگاه‌های قرن نوزدهمی آمریکایی مشغول به کار بودند، درحالی که در قرن بیستم شاهد آن بودیم که بیشتر کار صنعت پوشاک به آرامی به آسیای شرقی منتقل شد. اما آخرین قسمت از ماجرای پراکندگی صنعت جهانی پوشاک به دستگاه پیچیده تجاری ایالات متحده مربوط می‌شود که به موجب آن، شیوه تولید پوشاک در جهان امروز را مهندسی می‌کند.

آرایش چندرشته‌ای ۱۹۷۴ به‌طور مفصل، مورد به مورد و طرح به طرح، ظرفیت صادرات پوشاک هر کشور جهان سومی به ایالات متحده را مشخص می‌کرد. در فاصله سال‌های ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۴ هر قلم پوشاک صادراتی از هر کجای جهان می‌بایست قبل از ورود به سواحل آمریکا به‌طور مجزا «روادید» می‌گرفت. برای جلوگیری از به‌خطر افتادن منافع راهبردی آمریکا، به کشورهای رقیب بالقوه نظیر چین «سهمیه» کمتری داده می‌شد؛ درحالی که کشورهای کوچک‌تر نظیر بنگلادش و لسوتو سهمیه بالاتری می‌گرفتند. پس جای تعجب نیست که صنعت پوشاک در بنگلادش، که

تا اوایل دهه ۱۹۷۰ وجود خارجی نداشت، به‌صورت تصاعدی گسترش یافت و صرفاً در عرض چند دهه ۳.۵ میلیون کارگر را به استخدام خود درآورد.

آرایش چندرشته‌ای در ابتدا به‌عنوان یک ابزار موقتی تلقی می‌شد اما چهار بار در سال‌های ۱۹۷۷، ۱۹۸۱، ۱۹۸۶ و ۱۹۹۴ تمدید شد و در نتیجه، موقعیت آن استحکام یافت و امیدواری به دوام آن بیشتر شد. با این حال، با تأسیس سازمان تجارت جهانی (WTO) در سال ۱۹۹۵، سرانجام تصمیم بر این شد که MFA در دسامبر ۲۰۰۴ ملغی شود. پایان یافتن MFA موجب تحول اساسی در صنعت جهانی پوشاک شد: درحالی که کشورهایی همچون نپال و اندونزی انهدام صنایع خود را به چشم می‌دیدند، چین و بنگلادش به‌عنوان برندگان رقابت پس از دوره MFA پا به منصفه ظهور گذاشتند. این اقدام در حمایت از توسعه نولیبرالی بود که پایین‌ترین میزان دستمزد، ارائه‌ندادن پوشش کاری و اصرار بر امنیت کاری مد نظر خریدار را به‌عنوان شرهای ضروری برای رقابت صنعتی توصیه می‌کرد.

افق‌های کوتاه‌مدت MFA همراه با

توصیه‌های نولیبرالی تحت عنوان «شرهای ضروری» گویای این مطلب است که چرا ساختمان بیشتر کارخانه‌های بنگلادش بدون نقشه و بدون کسب مجوزهای ایمنی از کارگزاری‌های دولتی ساخته شده بودند. شهرداری به این دلیل مجوز ساخت مجتمع رعنا و صدها مجتمع دیگر را داده که آژانس ایمنی ساختمانی داکا، یعنی آن هیئت دولتی که مسئول انجام این کار است، نمی‌توانسته با افزایش ناگهانی رشد صنعت پوشاک بنگلادش در آن زمان پابه‌پا پیش برود. در این شرایط، انداختن تقصیر این حادثه ویرانگر در یک مقیاس بی‌سابقه به گردن یک تولیدکننده و تعداد مشخصی از خریداران وی و رد کردن کله‌گنده‌ها از قلاب مانند این است که محکم به پشت یک فرد نژادپرست بزی و چشم خود را به روی رژیم تبعیض نژادی ببندی. این بحران، که باعث ایجاد یک تحول اجتماعی بی‌سابقه و افول تدریجی هماهنگی اجتماعی و سیاسی در بنگلادش شد، به همان اندازه که به ناکامی‌های دستگاه تجارت جهانی و بی‌تفاوتی شرکای توسعه‌ای آن مربوط می‌شود، به مجتمع رعنا و برند Joe Fresh هم ربط پیدا می‌کند. ■

< مقاله شما برون سپاری شده است

جفری جی سالاز، دانشگاه آریزونا، ایالات متحده آمریکا



| برون سپاری در فیلمپین این طور به نظر می رسد.

من هم به مانند بسیاری از دانشمندان دیگر برای مدت طولانی از اتفاقاتی که برای مقاله ام پس از گرفتن مجوز انتشار در یکی از مجله های جامعه شناسی می افتاد، تصور مبهمی داشتم. اگر قرار بر چاپ بود، باید فرض می کردم که سردبیران مجله، مقاله مرا به دست یک ویراستار مجرب می دهند که در اتاق کناری مشغول به کار است. چندین دهه بود که محدودیت های مادی رسانه ها، یعنی این واقعیت که نسخه های چاپی مقالات حجیم بودند و نمی شد آنها را آزادانه یا به سرعت به فواصل دور فرستاد، عیناً تمرکز فضایی بر فرایند انتشار آثار دانشگاهی را ترغیب می کرد. معمولاً دفاتر مجلات،

هیئت تحریریه و دستگاه‌های چاپ همگی در یک منطقه، شهر یا ساختمان قرار داشتند و به واسطهٔ مناسبات سازمانی و بین فردی مختلف به یکدیگر متصل بودند.

اما این مدل بیش از پیش در حال منسوخ شدن است. چند سال اخیر را صرف پژوهش دربارهٔ صنعت «برون‌سپاری فرایند دانش» (KPO) در آسیای جنوب شرقی کرده و در چندین شرکت، که متخصص ارائهٔ خدمات به ناشران جهان شمال هستند، کار میدانی انجام داده‌ام. این شرکت‌ها تعداد زیادی نیروی جوان را به‌عنوان ویراستار، حروف‌چین، متخصص تبدیل نسخه‌های چاپی به نسخه‌های الکترونیکی و مانند آن به استخدام خود درآورده و با وجود ساعات کاری طولانی حداقل میزان دستمزد را به آنها می‌دهند و با این کار به کارگاه‌های مونتاژ بزرگ شرکت‌های خارجی در جهان جنوب شباهت پیدا می‌کنند.

< غول‌های نشر

اگر شرکت‌های KPO همچون فاکس‌کان‌های زنجیرهٔ نوظهور عرضهٔ دانش هستند، پس ایل‌ها دیگر کیستند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش می‌توان به تحولات جاری در عرصهٔ انتشارات علمی اشاره کرد. ما امروز بیش از آنکه با یک شبکهٔ پراکنده از بنگاه‌های نشر در دپارتمان‌های دانشگاهی مواجه باشیم، با تنی چند از سردبیران روزنامهٔ Chronicle of Higher Education، روبرو هستیم که از آنها به‌عنوان «غول‌های نشر» یاد می‌شود.

اینها شرکت‌های تجاری عمومی بزرگی هستند که جسورانه حقوق مالکیت مجلات دانشگاهی را از آن خود کرده‌اند. هرچند تا کنون مجلات حوزهٔ جامعه‌شناسی (و حوزه‌های «ترم» همچون علوم انسانی) در معرض این قبیل تملکات قرار نگرفته‌اند، دربارهٔ حوزه‌های علوم «سخت» چنین چیزی نمی‌توان گفت. مجلات این حوزه‌ها بیش از پیش در دست ناشران جهانی قرار می‌گیرند و به عنوان ابزار سودسازی عمل می‌کنند.

بدنام‌ترین نمونهٔ این غول‌ها، انتشارات الزویر بی‌وی است. این ناشر آمستردامی تحت مالکیت گروه بزرگتر رید الزویر قرار دارد که جزء بازار بورس سهام لندن و چند بورس دیگر است. به گفتهٔ مجلهٔ اکونومیست، الزویر بی‌وی مالک بیش از دوهزار مجلهٔ دانشگاهی است و کنترل بیش از ۲۵ درصد حجم انتشارات

حوزه‌های علمی و پزشکی را در دست دارد. بنا به گزارش‌ها، در سال ۲۰۱۲ میزان سود سهام آن ۴۰ درصد بود.

در حال حاضر بسیاری از دانشمندان مجلات تحت مالکیت الزویر را به‌خاطر هزینه‌های گزافی که برای دسترسی به مقالات آنها به افراد و مؤسسات تحمیل می‌کنند، تحریم کرده‌اند. اما مدل کسب‌وکار الزویر و شرکت‌های همانند آن از حوزهٔ انتشار یافته‌های دانشگاهی فراتر رفته و در کل فرایند تولید آثار علمی نفوذ کرده است.

< سازماندهی زنجیرهٔ عرضه

شرکت‌های نشر از بسیاری از فناوری‌های جدیدی بهره می‌گیرند که خود دانشمندان در تحقیقاتشان و به‌منظور همکاری با همکارانشان استفاده می‌کنند. ایمیل، پروتکل انتقال فایل (FTP)، نرم‌افزار پردازش متن، پایگاه‌های داده‌ای ابری و مانند آن همگی الزامات قبلی تنظیم وجوه مختلف فرایند نشر را منسوخ کرده‌اند. درست همان‌طور که یک نویسنده می‌تواند فایل ورد نوشتهٔ خود را فوراً و بدون هزینه به سردبیر یک مجله بفرستد، پس مجله هم می‌تواند این نوشته را به فروشندگان خود در هر جای دنیا ارسال کند.

بنگاه‌های نشر علمی جدیدی همچون الزویر با ایجاد شبکه‌ای از فروشندگان، که مجموعهٔ فزاینده‌ای از خدمات نشر را به آنها برون‌سپاری می‌کنند، از این فرصت بهره جسته‌اند. این شرکت‌ها برای انعقاد موافقت‌نامه‌های یک یا دوسالهٔ ارائهٔ خدمات، با یکدیگر رقابت می‌کنند و این کار را با وعدهٔ ارائهٔ کیفیت قابل قبول به پایین‌ترین قیمت انجام می‌دهند. آنها همهٔ تکنیک‌های مدیریت زنجیرهٔ عرضه را، که در حال حاضر در کارخانه‌ها و مراکز مخابراتی متداول است، در فرایند نشر به کار می‌بندند. از کارها مهارت‌زدایی می‌شود، همه چیز دائماً خودکار می‌شود و کارگران بازدهی خود را بالا می‌برند که مبادا گزارششان به بالا رد شود یا کسی را جایگزین آنها کنند.

اگر بخواهم گوشه‌ای از پیچیدگی فرایند تولید در درون این فروشندگان KPO را به شما نشان بدهم، باید بگویم که مقالهٔ بعدی شما در مجله‌ای پذیرفته می‌شود که از این مدل برون‌سپاری بهره می‌جوید و مقالهٔ شما را از کامپیوتر ۴۰ تا ۵۰ کارمند ردیف اول در جهان جنوب عبور می‌دهد؛ کارمندانی که برای انجام کارهای مختلف روی مقالهٔ شما در حدود نیم

دلار در ساعت حقوق می‌گیرند.

مثلاً در چنین شرکتی، یعنی در جایی که من بیش از یک سال کار میدانی انجام داده‌ام، فرایند تولید این‌گونه است: نویسندگانی که مقالاتشان برای انتشار پذیرفته شده، مقالهٔ نهایی را در قالب فایل ورد به مجله می‌فرستند. سپس مجله از طریق FTP، مقاله را به یک انبار داده در فیلیپین می‌فرستد و در آنجا چندین «پیش‌ویراستار» و «پردازشگر متن» کارهایی نظیر درست کردن حاشیه‌ها، اطمینان از شیوهٔ مرجع‌نویسی صحیح و زدن برچسب‌های XML روی آن را انجام می‌دهند. سپس مقاله به یکی از تأسیسات این شرکت در هند فرستاده می‌شود و در آنجا کسانی که به تازگی فارغ‌التحصیل شده‌اند و دورهٔ ویراستاری را می‌گذرانند مقاله را به‌سرعت می‌خوانند و خطاهای آشکار نوشتاری یا دستوری را تصحیح می‌کنند. سپس مقاله به فیلیپین برگردانده می‌شود و حروف‌چین‌ها آن را به قالب پی‌دی‌اف خاص مجله تبدیل می‌کنند و سپس به هند می‌فرستند تا تیم تحلیلگران کیفی به بررسی اشکالات فایل پی‌دی‌اف بپردازند.

تمامی کسانی که تا اینجا روی مقاله کار کرده‌اند باید به اصول زبان انگلیسی مسلط باشند. اما اکنون فایل نهایی پی‌دی‌اف به ویتنام فرستاده می‌شود، جایی که این شرکت گروهی از غیرانگلیسی‌زبان‌ها را به استخدام درآورده که کسری از حقوق هم‌تایان فیلیپینی و هندی خود را دریافت می‌کنند. آنها هر فایل را بررسی کرده و کارهای ابتدایی نظیر رعایت فاصله‌گذاری‌ها و حاشیه‌های هر صفحه و رفع نقایص پی‌دی‌اف‌ها را انجام می‌دهند. اما هنوز کار به پایان نرسیده است و به محض برگشت این فایل‌ها به فیلیپین یک خط تولید کاملاً جدید، مقالات مختلف را کنار هم قرار می‌دهد و نسخهٔ نهایی مجله را به‌صورت چاپی و الکترونیکی بیرون می‌دهد. کل این فرایند از آغاز تا پایان به‌ندرت بیش از یک یا دو هفته به طول می‌انجامد.

< فاکس‌کانی کردن علم

ما به‌عنوان دانشمندان علوم اجتماعی، که خود را ملتزم به اصول اولیهٔ عدالت اجتماعی می‌دانیم، باید در برابر برون‌سپاری یک جزء کلیدی از یک مؤسسهٔ علمی چه واکنشی نشان بدهیم؟ پاسخ ساده‌ای نمی‌توان داد. دعوت به تحریم مجلات برون‌سپار صرفاً

به منظور حمایت شغلی از کارگران خودمان موجب افتادن در دام جریان‌های حمایت‌گرایی می‌شود که به‌طور بالقوه، بیگانه‌هراس است. اگر یک ویراستار هندی یا فیلم‌پینی می‌تواند این کار را به‌خوبی یک امریکایی یا کانادایی انجام بدهد، چرا باید آنها را از انجام چنین کاری باز داشت؟

از طرف دیگر، اگر این سیستم کیفیت مقالات ما را به خطر بیاندازد، آنگاه حق داریم که دست به چنین کاری بزنیم. اما، صرف‌نظر از اتفاقات گاه‌وبی‌گاه، به نظر می‌رسد که مدل برون‌سپاری بهتر از عهده کار برمی‌آید. در کنفرانس اخیر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، با وجود این واقعیت که مطمئناً شخص شرکت‌کننده، نوعی اداره ظالمانه زنجیره عرضه آسیایی اپل را نمی‌پسندد، نقضی در مک‌بوک‌ها و آی‌فون‌ها ندیدم و احتمالاً تا زمانی خواهان حمایت از فاکس‌کانی‌کردن^۱ علم باشیم که بتواند در

کوتاه‌ترین بازه زمانی و در قالب خروجی‌های متنوع‌تر (از مجلات کاغذی گرفته تا نسخه‌های آنلاین و کتاب‌های الکترونیکی) و با حداقل کاهش کیفیت مقالاتمان را منتشر کند.

دست‌کم می‌توانیم خواهان شفافیت بیشتر در رابطه با اتفاقاتی باشیم که برای مقاله‌ها و دست‌نوشته‌هایمان پس از گرفتن مجوز انتشار می‌افتد. بنگاه‌های نشر هر کاری می‌کنند تا زنجیره‌های استاندانه عرضه را که در طول دهه اخیر ایجاد کرده‌اند از چشم نویسندگان بپوشانند. مثلاً اجازه نمی‌دهند که ویراستاران ملیت یا محل سکونت خود را در مکاتباتی که با نویسندگان دارند افشا کنند. اما رویه‌های معیار در بسیاری از صنایع خدماتی و تولیدی نادیده گرفته می‌شود. شرکت‌های اتومبیل‌سازی امریکایی در گزارش‌های خود می‌آورند که چند درصد هر یک از قطعاتشان در امریکا و خارج از آن تولید می‌شود. اما اپل

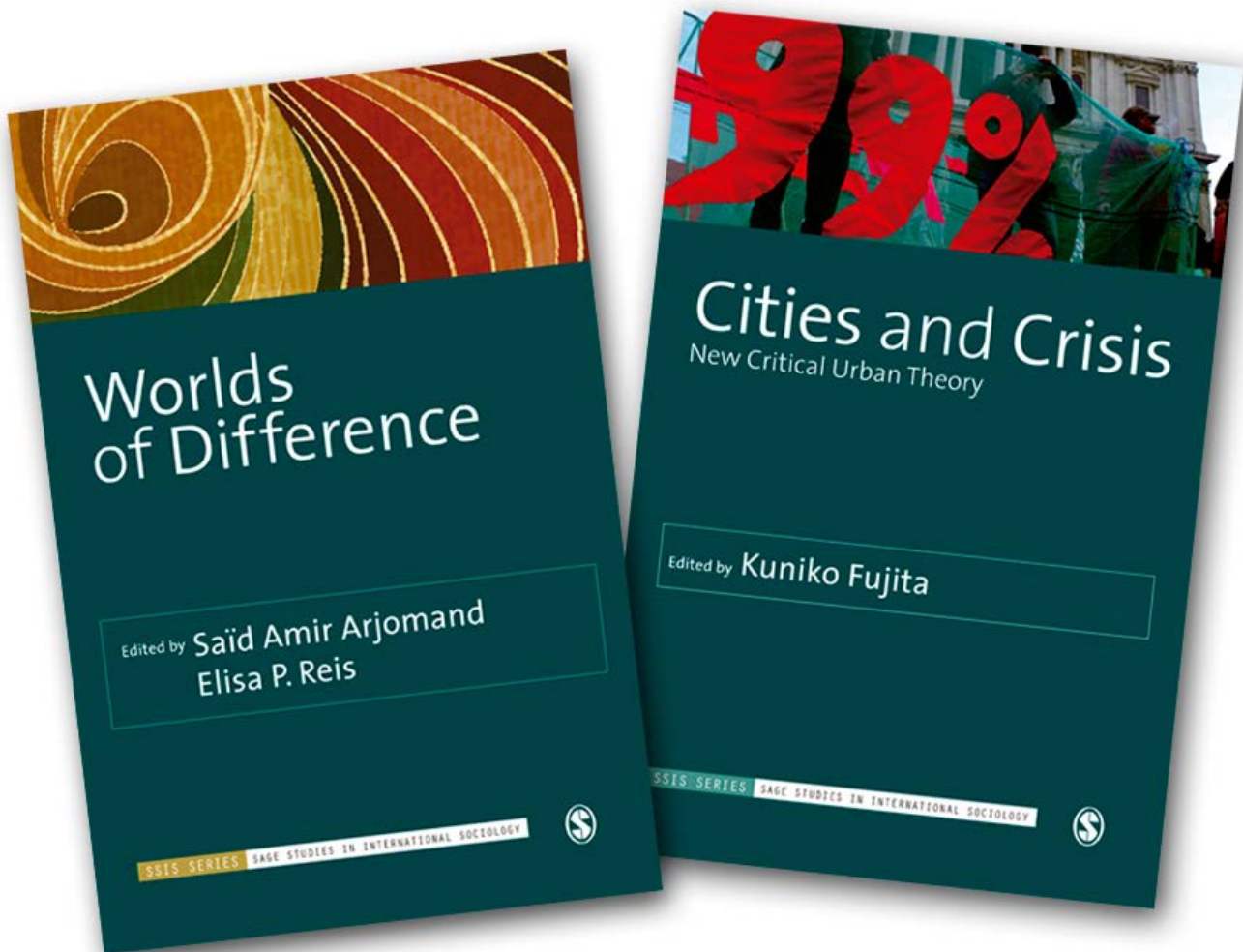
بر روی محصولات خود می‌نویسد: «طراحی در کاپرتینو، مونتاژ در چین». نباید به نسل جدید ناشران دانشگاهی/شرکتی اجازه داد که هم خدا را بخواهند و هم خرما را. اگر هم‌زمان به زنجیره‌های عرضه جهانی فشار وارد می‌کنند که فرایند تولید را ارزان کنند و قیمت محصولات خود را به‌طور روزافزون بالا می‌برند، آنگاه ما دانشمندان که هم تولیدکننده و هم مصرف‌کننده این صنعت/حوزه خاص هستیم، مستحق این هستیم که از شرایط زندگی و کاری کسانی که ایده‌های اولیه ما را به مقالات چاپی تبدیل می‌کنند آگاهی بیشتری داشته باشیم. ■

۱. فاکس‌کان یک شرکت تایوانی است که بسیاری از محصولات اپل را مونتاژ می‌کند و به دنبال سیل خودکشی در واحدهای مونتاژ آن در چین در سال ۲۰۱۰ بدنام شد.

< کتاب‌های ارزان‌تر

برای اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی

سوجاتا پتل، دانشگاه حیدرآباد، هند، سردبیر مطالعات جامعه‌شناسی بین‌المللی انتشارات سیج



اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی از شنیدن این خبر خوشحال خواهند شد که از این پس تمامی کتاب‌های چاپ انتشارات سیج در زمینه مطالعات جامعه‌شناسی بین‌المللی (SSIS) با قیمت ۹.۹۹ پوند استرلینگ، که تقریباً یک‌دهم قیمت

دو کتاب اول مجموعه SSIS با قیمت توافق شده در هند چاپ می‌شود.

قدیمی آنها است، در دسترس آنها قرار خواهد گرفت. این مبلغ هزینه ارسال پستی را نیز شامل می‌شود. ما این قیمت‌گذاری جدید را با دو کتاب تازه آغاز می‌کنیم: *جهان تفاوت‌ها* نوشته سعید امیر ارجمند و الیسا ریس و *شهرها و بحران؛ نظریه انتقادی شهری* جدید نوشته کونیکا فوجیتا. اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در هند می‌توانند از طریق انتشارات سیج در هند با پرداخت ۷۵۰ روپیه برای هر یک از این کتاب‌ها به آنها دسترسی پیدا کنند (تاریخ انتشار: اوت ۲۰۱۳).
بنگرید به:

http://www.isa-sociology.org/publ/isa_handbooks.htm

همچنین مشغول ایجاد یک فهرست جدید تحت عنوان *متون کلیدی جامعه‌شناسی جهانی* هستیم. پروژه متون کلیدی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی موجب افزایش انتشار متون اصلی جامعه‌شناسی در جهان خارج از منطقه آتلانتیک می‌شود. این متون مهم‌ترین منابع جامعه‌شناسی در مناطق مختلف جهان را گرد هم می‌آورند. در حال حاضر پیشنهاد انتشار متون کلیدی این مناطق را مطرح کرده‌ایم: ۱. آسیای شرقی (چین، ژاپن، کره و تایوان)؛ ۲. آمریکای لاتین؛ ۳. اروپای شرقی و مرکزی (بلغارستان، جمهوری چک، مجارستان، هلند، رومانی و اسلواکی)؛ ۴. آفریقا و ۵. منطقه عربی.

مجموعه SSIS یکی از قدیمی‌ترین مجموعه انتشاراتی‌های انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی است. این مجموعه در ابتدا خلاصه مذاکرات کنگره جهانی جامعه‌شناسی نام داشت و از زمان اولین کنگره این انجمن در سال ۱۹۴۹ منتشر شد و با راه‌اندازی SSIS توسط انجمن در سال ۱۹۷۴ شکل جدیدی به خود گرفت. از آن زمان به بعد خلاصه مذاکرات کنگره جهانی، کمیته‌های پژوهشی و کنفرانس‌های انجمن‌های ملی و همچنین دیگر عناوین مهم را منتشر کرده است. این کتاب‌ها (بیش از ۶۰ کتاب)، که به شکل متون تألیفی و گردآوری شده و در قالب تک‌نگاری، کتاب راهنما و مرجع منتشر شده‌اند، با طرح و هدایت مباحث و مناظرات در حوزه جامعه‌شناسی و گرایش‌های مختلف آن سهم عمده‌ای در توسعه این رشته داشته‌اند.

با وجود تعریف‌ها و تمجیدهایی که از اهمیت مجموعه کتاب‌های SSIS

شده، فروش آن پایین بوده است. با توجه به بالا بودن قیمت‌ها (بین ۸۰ تا ۹۰ پوند) حتی کتابخانه‌های جهان شمال نیز دسترسی محدودی به این کتاب‌ها داشته‌اند. این کتاب‌ها را اصلاً نمی‌توان در کتابخانه‌های جهان جنوب پیدا کرد. من در سه سال اخیر با حمایت فعالانه کمیته انتشارات انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، رئیس و معاون انجمن کوشیده‌ام تا انتشارات سیج (ناشر مجموعه SSIS) در لندن را متقاعد کنم که این مجموعه را در هند منتشر کند؛ زیرا قیمت کتاب‌ها خیلی پایین در می‌آید (حدود ۱۰ پوند). متأسفانه، با یک مسئله پیچیده تحت عنوان طبقه‌بندی بین‌المللی (کتاب‌های منتشرشده در جهان شمال) در برابر طبقه‌بندی منطقه‌ای (کتاب‌های منتشرشده در جهان جنوب) مواجه شدیم. انتشار و قیمت‌گذاری کتاب‌هایی که در هند و یا هر کشور در حال توسعه دیگر منتشر می‌شوند مخصوص همان منطقه است؛ در حالی که انتشار و قیمت‌گذاری کتاب‌های منتشرشده در هر بخشی از جهان شمال مخصوص به مصرف‌کننده جهانی است و با نرخ بین‌المللی به فروش می‌رسند. تمامی ناشران بین‌المللی (نظیر سیج، آکسفورد یا راتلج) که در کشورهای توسعه‌نیافته دفاتر نمایندگی دارند با این شعب قراردادهای تجاری به امضا می‌رسانند و این ساختار تفاضلی قیمت را به اجرا در می‌آورند.

این مسئله با وجود پیچیدگی‌هایی که دارد مدیریت‌شدنی است. توانستیم انتشارات سیج را متقاعد کنیم که چاپ مجموعه کتاب‌های SSIS را به شعبه خود در هند منتقل کند و تضمین بگیریم که اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بتوانند با تخفیف بالا از همه کتاب‌هایی بهره‌مند شوند که در آینده منتشر می‌شوند. همچنین می‌توانیم این کتاب‌ها را به قیمت هند به کسانی بفروشیم که عضو انجمن نیستند. با این حال، این کتاب‌ها در دیگر مناطق جهان جنوب به همان قیمت بین‌المللی به فروش خواهند رسید. ما از انتشارات سیج به‌خاطر حمایت از این ابتکار عمل و کمک به برداشتن نخستین گام‌ها جهت برطرف کردن بی‌عدالتی‌های صنعت نشر جهانی بسیار قدردانی می‌کنیم. مصرا نه از اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌خواهم که از این فرصت برای کمک به موفقیت این سیاست استفاده کنند. کتاب‌های مجموعه SSIS را بخرید و در آینده کتاب‌های خود را در این مجموعه منتشر کنید. ■

<گیر افتادن میان دو نوع سوسیالیسم

ماریا ایوانچوا، دانشگاه اروپای مرکزی، بوداپست، مجارستان

در سال ۲۰۰۴ که در لندن مشغول تحصیل بودم در نشستی به مناسبت همبستگی با ونزوئلا شرکت کردم که بر اصلاحات آموزشی بولیواری تمرکز داشت. سخنران مهمان، یک مدرس ونزوئلایی به نام اسکار نگین بود و سخنرانی خود را این گونه آغاز کرد: «ما در ونزوئلا به جای مجبور کردن کودکان به حفظ اصطلاحات انتزاعی به آنها مهم‌ترین واژه‌ها، یعنی مادر، صلح و چاوز را یاد می‌دهیم». با یادآوری قسمتی از خاطرات دوران مدرسه‌ام در بلغارستان سوسیالیستی ضربان قلبم بالا رفت. معلم ما، رفیق تانوا، که مشغول تمرین یک کنسرت کلاسی با ما بود، از من خواست که دست مادرم را بگیرم و شعری بخوانم که می‌گفت «بهترین مادر دنیا شیرزن قهرمان حزب است». نمی‌دانستم که حزب که بود. فقط می‌دانستم که بهترین مادر دنیا مادر خودم است و این را به معلمم گفتم. پس از لحظه‌ای سکوت سنگین، خانم معلم شعر مرا تغییر داد و یک سال بعد در سال ۱۹۸۹ از ما خواست که نام «رفیق» را فراموش کنیم و او را «خانم» صدا بزنیم. به لندن برگردیم. از سالن بیرون رفتیم: نگین و مخاطبانش به گذشته کودکی در کلاس سال ۱۹۸۸ می‌نگریستند؛ دختری که در اجتماعات اولیه گذار دموکراتیک، وادار به پریدن شده بود؛ زیرا با برطرف شدن موانع عمومی، «آنهايي که نمی‌پریدند، کمونیست محسوب می‌شدند». درحالی که نشست همبستگی با ونزوئلا را ترک می‌کردم دو حس متضاد در من در حال جنگ بود: حس رضایت از این که استانداردهای ضدکمونیستی خانواده‌ام و آکادمی بلغاری را دنبال کرده بودم و نگرانی از این که درباره پایان سوسیالیسم، نابهنگام و شاید خیلی با نگاه مثبت قضاوت کرده بودم.



برنامه Mision Ribas، یا به قول معروف Bolivarian Missions، یکی از چندین برنامه عدالت اجتماعی است که در دوره حکومت هوگو چاوز به اجرا گذاشته شد و برای دبیرستانی‌ها و کسانی که ترک تحصیل کرده بودند کلاس‌های جبرانی و تقویتی برگزار می‌کرد.

امروز پس از یک سال و نیم کار میدانی در زمینه اصلاحات آموزش عالی در ونزوئلا می‌دانم که رضایت خاطر من چقدر سطحی بود و دغدغه من چطور توجه پیدا کرد. مراجعه من به این موضوع به عنوان درمانی برای تمایلات ضد کمونیستی‌ام نبود. بلکه مجذوب و مفتون یک تقابل ویژه میان دو دانشگاهی شده بودم که روشنفکران مخالف سابق در دوران پس از تغییر رژیم از سوسیالیسم به لیبرال دموکراسی (در اروپای شرقی) و بالعکس (در ونزوئلا)، تأسیس کرده بودند. دانشگاه اروپای مرکزی (CEU) را، جایی که مطالعات دکتری خود را در آن انجام دادم، در سال ۱۹۹۱ جورج سوروس میلیونر، از مخالفان اروپای شرقی و روشنفکران لیبرال غربی تأسیس کرد. این مدرسه خصوصی انگلیسی‌زبان در زمینه تحصیلات تکمیلی، چهره فاشیستی/ملی‌گرای قومی یا تمامیت‌خواه/کمونیست سنت‌های روشنفکری محلی را بر ملا می‌کرد و به دانشجویان خود، «نخبگان پساسوسیالیستی جدید»، در دانشگاه‌ها ارزش‌های لیبرال دموکراسی غربی و علم انگلوآمریکایی را آموزش می‌داد.

در مقابل، دانشگاه بولیواری ونزوئلا (UBV) را، که موضوع رساله دکتری من بود، رئیس‌جمهور هوگو چاوز و جمعی از روشنفکران سوسیالیست طراحی کردند. این دانشگاه در سال ۲۰۰۳ پس از کودتای ناکام علیه رژیم بولیواری چاوز و اعتصاب کارگران بسیار ماهر صنعت نفت افتتاح شد. این دو رویداد [کودتا و اعتصاب] که با حمایت مالی ایالات متحده ترتیب داده شده بود نشان داد که سیاست چاوز در بازتوزیع درآمدهای نفتی به مذاق نخبگان ونزوئلایی طرفدار آمریکا، که به صورت انحصاری از طرز کار اقتصاد رانتی آگاهی داشتند، خوش نیامد. این دانشگاه برای مقابله با این استیلا و به عنوان بخشی از سیاست آموزش عالی خود به نام *Misión Sucre* بیش از نیم میلیون ونزوئلایی فقیر را مشمول آموزش عالی توده‌ای غیرمتمرکز و عادلانه کرد. این سیاست از ارزش‌های دانش جایگزین بومی، علوم بین رشته‌ای و کاربردی عمومی به نفع اجتماعات حاشیه‌ای الهام گرفته بود.

با علم به این که بلغاری بودن و از دانشگاه اروپای مرکزی آمدن موجب سوءظن مقامات می‌شود به کاراکاس رفتم و وقتی در اولین سخنرانی‌های عمومی‌ای شرکت کردم که در

دانشگاه بولیواری ونزوئلا ایراد می‌شد، شنیدم که دانشگاه اروپای مرکزی یک مؤسسه «فاشیستی» است که «برای CIA جاسوس تربیت می‌کند» و فهمیدم که هراسم بی‌دلیل نبوده است. با این حال، کمتر از یک ماه طول کشید که فهمیدم حکومت ونزوئلا یک «رژیم تمامیت‌خواه» نیست و کسی جاسوسی من را نمی‌کند. پا به کشوری گذاشته بودم که در آن انتخابات آزاد برگزار می‌شد و رسانه‌های تبلیغاتی آزادانه اقدامات نادرست حکومت دموکراتیک منتخب را نشان می‌دادند. من که در معرض لفاظی‌های ضدنخبه‌گرا و شیوه‌های آموزشی فراگیر منابع اطلاعاتی خود، یعنی روشنفکران سوسیالیست، اعضای جنبش دانشجویی ونزوئلا در دوره «لیبرال دموکراسی» (۱۹۵۸ تا ۱۹۹۸)، قرار گرفته بودم به‌زودی منشأ پیش‌داوری‌های خود را یافتم. من محصول دانشگاه پساسوسیالیستی بلغاری و اروپای شرقی بودم که یک تشکیلات نخبه‌گرا و شبه‌نخبه بود که ارزش‌های غربی را بدون چون‌وچرا پذیرفته بود. روشنفکران بلغاری، از جمله جامعه‌شناسان آن، در نوعی تلاش دائمی برای خوداستعمارسازی، دانشگاه را به عنوان بهشت امنی تصور می‌کردند که می‌توانستند از آنجا به صورت دسته جمعی به تجربه و بیان ننگ همکاران «بی‌تمدن» خود در یک کشور عقب افتاده بپردازند. به همین ترتیب، آموزش عالی بر یک برنامه تحصیلی نامحفی مبتنی بود که از دانشجویان «خوب» در رقابت با دانشجویان «بد» حمایت می‌کرد و به نابرابری‌های طبقاتی اشاره‌ای نمی‌کرد که موجب این تفاوت‌ها شده بودند و مبارزه با این نابرابری‌ها را به حال خود وا می‌گذاشت. عزم پیروی از هنجارها و اصول غربی، نمایه‌های استنادی و رتبه‌بندی‌های دانشگاهی با پافشاری بر علم «عینی»، همراه شده بود که تعهد را به عنوان امری «ایدئولوژیک»، جز در مواقعی که در خدمت بازار آزاد بود، تقبیح می‌کرد.

وقتی اصول دانشگاه بولیواری ونزوئلا را پذیرفتم به چالش‌ها و تناقض‌های همراهی با آن پی بردم. حتی با این که در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی «پایان تاریخ»، یعنی پیروزی نهایی دموکراسی لیبرالی بر سوسیالیسم، اعلام شده بود، هنوز تا پایان جنگ سرد در ونزوئلا راه زیادی در پیش بود. در برابر تجربه تاریخی شیلی در ۱۹۷۳، تحریم کوبا و تهدید به کودتای جدید در ونزوئلا، حکومت نمی‌توانست برای پیشبرد اصلاحات به زور متوسل شود. آموزش

دانشگاهی به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود. استقلال دانشگاهی، که دانشجویان چپ‌گرای ونزوئلایی در نبردهای خون‌بار قرن بیستم از آن دفاع کرده بودند، اکنون بالعکس مورد استفاده مخالفان و دشمنان آن قرار می‌گرفت. دانشگاهی‌های محافظه‌کار با مقاومت در برابر انجام اصلاحات در دانشگاه‌های قدیمی دولتی و امتناع از به رسمیت شناختن دانشگاه جدید «بولیواری»، به بازآفرینی طبقه‌بندی‌های سابق در یک سطح جدید کمک می‌کردند. تصمیم درباره بودجه‌ها و اعتبارهای دانشگاهی را هنوز هیئت‌هایی می‌گرفتند که تحت سلطه آنها بودند. تقاضاهای بسیار به منظور ایجاد فضاهای آموزشی برای فقرا دولت را وادار کرد که بیشتر دارندگان مدرک کارشناسی را جهت تدریس در دانشگاه بولیواری ونزوئلا و تأسیسات نامتمرکز آن به کار بگیرد. ضرورت «ارتقای» توانایی‌های مدرسان این دانشگاه به منظور اعتبار بخشیدن به برنامه‌های آن و استفاده از دانشگاه به عنوان ابزاری برای ایجاد تغییرات عمیق اجتماعی موجب خلق استانداردهای دوگانه شد. دانشگاهی‌های بولیواری هم می‌بایست به زبان انحصاری رشته‌های سنتی دانشگاهی تسلط می‌یافتند و هم دستورالعمل‌های فرهنگی اجتماعات فقیر را رعایت می‌کردند. آنها هم می‌بایست اصول سلسله‌مراتب دانشگاهی را به جا می‌آوردند و هم اینکه آن را در زمین خودش شکست می‌دادند.

من که از یک جهان سابقاً سوسیالیست آمده بودم باید برای باز کردن چشمم در برابر واقعیت‌های سوسیالیسم در قرن ۲۱ تلاش مضاعف می‌کردم. اینک با چالش‌های جدیدی مواجه شده بودم. می‌کوشیدم تا تناقضات نظام ونزوئلایی را توضیح بدهم و اکثر دانشگاهی‌های چپ‌گرای غربی و «هم‌فکرانی» که آرزوی دیدن «موج صورتی» سوسیالیسم آمریکای لاتین را تنها در طیف سرخ داشتند، مرا دست‌راستی می‌خواندند. این واقعیت که ونزوئلا را یک نظام «تمامیت‌خواه» نمی‌دانم باعث شده که مطبوعات محلی بلغارستان نوشته‌های مرا «متعصبانه» تلقی کنند و نپذیرند. خوشبختانه استادان و همکاران من در دانشگاه اروپای مرکزی بهتر از دیگران جنگ سرد دانشگاهی فعلی را درک می‌کنند. و هنوز از یک چیز مطمئن هستم: از آن سالن سخنرانی در لندن که بیرون آمدم هنوز راه زیادی پیش رو داشتم. ■

< حکایات طولانی خیابان‌های صوفیه

مارتین پتروف، دانشگاه صوفیه، بلغارستان



| آس‌وپاس در صوفیه: یک کلوچارد واقعی.

مال و منالی ندارند و در تولید سرمایه، حتی از طریق برگرداندن بطری‌های خالی آبجو، سهمیم نیستند. در یک مکان عمومی سکنی گزیده‌اند و الکل طبی خریداری شده از داروخانه را با آب فواره‌های شهر در یک قوطی، که از سطل

وقتی دانشجوی کارشناسی فلسفه بودم آقای E را ملاقات کردم. او به‌عنوان یک مدل برهنه در آکادمی هنر کار می‌کرد و وقتی که بیکار بود اطراف دانشگاه صوفیه می‌چرخید. یکی از دوستان هم‌کلاسی‌ام برایش هروئین می‌خرید (یا شاید هم بالعکس). نام E در میان بلغاری‌ها بسیار نامعمول است. پدرش یک یهودی

آشغال کنار مشروب‌فروشی‌های شیک روبروی تماشاخانه ملی برداشته‌اند، رقیق می‌کنند و می‌نوشند. در عین حال با نظم نمادین حاصل از سرمایه، بیگانه نیستند. بالعکس، بسیار به آن حساسیت دارند و راهبردهایی طراحی کرده‌اند

ایتالیایی بود و مادرش یک یهودی فرانسوی. پدرش دست راست نخست وزیر سابق، لوکانوف، بود که گفته می‌شود میلیونرهای جدید بلغاری را در دهه ۱۹۹۰ «مأمور» می‌کرد که پول‌های حزب کمونیست را میان اعضای سرویس اطلاعاتی دولت سوسیالیستی توزیع کنند. پس از ترور لوکانوف در ۱۹۹۶، پدر E می‌بایست ناپدید می‌شد و هرگز کسی او را نمی‌دید. مادر E به‌عنوان حسابدار سرویس اطلاعاتی مذکور کار می‌کرد. مادرش پس از سال ۱۹۹۰ به ماوراء الطبیعه^۱ علاقه‌مند شد و کتابی تحت عنوان *انسان، روح، کیهان؛ تبادل انرژی/اطلاعاتی* نوشت. سپس به یک صومعه در نیپال رفت و دیگر کسی او را ندید.

نمی‌گویم که همه این داستان‌ها حقیقت دارد، مدعی هم نیستم که راست نیستند، اینها مجموعه‌ای از چیزهای عجیب و غریبی هستند که واقعاً در دهه‌های اخیر در بلغارستان اتفاق افتاده‌اند. او که یک بچه اسم‌ورسم دار بود، قبل از ۱۹۸۹ در یک هنرستان در ویمار تحصیل کرده بود. سپس در سال ۱۹۹۰ اوقات خود را در ماگورا می‌گذراند. ماگورا گوشه‌ای از شهر صوفیه است که به خاطر تبادل غیرقانونی دلار با مارک آلمان مشهور است و گفته می‌شود که بسیاری از تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها سرمایه اولیه خود را از اینجا به دست می‌آورند. او در آنجا شرط‌بندی می‌کرد که توپ زیر کدام فنجان قرار دارد یا حدس می‌زد که مردم به رو کردن چه کارتی فکر می‌کنند. سپس از آکادمی تئاتر و نمایش صوفیه در رشته بازیگری فارغ‌التحصیل شد و به خاطر مصرف الکل و مواد مخدر شغل خود را در یک تئاتر از دست داد و در حال بندبازی در یک سیرک از روی تاب سقوط کرد.

چند سال پیش دوباره او را دیدم. بیکار بود اما هروئین را کنار گذاشته بود و در یک اتاق

زیر شیروانی چمباتمه زده بود. با شعرخوانی برای مردم در پارک، پول مورد نیاز برای خرید الکل و سیگار را به دست می‌آورد. هنوز هم درباره این که چطور با ماشین مرسدس بنز پدرش تصادف کرده بود داستان‌سرایی می‌کرد. چیزی نگذشت که از اتاق زیر شیروانی هم بیرونش کردند. با دوستانش و دیگر مطرودین اجتماعی نیز دیدار کردم؛ همان‌هایی که آبجو یا الکل طبی‌شان را، که از داروخانه پارک کوچک روبروی تماشاخانه ملی تهیه می‌کردند. نخستین چیزی که درباره آنها به ذهنم خطور می‌کرد این بود که صرفاً E نیست که داستان‌هایی برای گفتن دارد، بلکه هر یک از آنها خود را به‌واسطه برخی صفات و ویژگی‌های عجیب و غریب معرفی می‌کردند و هر کدام داستان خاص خود را داشتند. یکی از آنها یک روسی علاقه‌مند به مطالعه زبان‌ها و فرهنگ اسلاوی بود؛ دیگری یک ارمنی بود؛ سومی یک گاوچران بود که پوتین‌های کهنه کابویی می‌پوشید و یک کلاه از جنس پوست تمساح داشت که با پر آن را آراسته بود. از قرار معلوم این حس این‌همانی با مردمان سرزمین‌های عجیب و غریب دور از ذهن و متفاوت با واقعیت زندگی روزمره آنها، که به جستجوی مبالغه‌ناچیزی پول و سرپناه در همان خیابان‌ها و پارک‌های مرکز شهر صوفیه می‌گذرد، به درد جبران هویت ازدست‌رفته اجتماعی آنها و هرگونه انتظارات برآورده‌نشده ایشان از زندگی می‌خورد.

اما همه اعضای این گروه اوقات خوش سال‌های اخیر را به یاد می‌آورند. همسر یکی از آنها، او و دو پسر خردسالش را از خانه بیرون کرده بود؛ یکی دیگر هیچ‌گاه پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه در پی ادامه‌دادن یک شغل بر نیامده بود. بسیاری از آنها تحصیلات عالیه داشتند و به‌خاطر کمک برخی خویشاوندان و دوستان و یا شاید به‌خاطر سرمایه فرهنگی باقی‌مانده

از زندگی قبلی‌شان اوضاع و احوال بدی نداشتند؛ برخلاف دیگر کسانی که همچون سایه‌های خمیده غمگینی که دور پارک می‌چرخیدند و بطری‌های شیشه‌ای پس‌مانده از جوانان شیک‌پوش صوفیه را جمع می‌کردند که در آنجا گرد هم می‌آمدند. بنابراین راهبرد عجیب و غریب جلوه دادن خود باعث تمایز آنها از آدم‌های بدبخت‌تری می‌شد که چنین داستان‌هایی برای گفتن نداشتند و صرفاً با خودشان حرف می‌زدند. همان‌طور که آقای E می‌گفت من یک clochard [خانه‌به‌دوش] نیستم؛ من یک cloch-art هستم.

به نظر می‌رسید که همه آنها با یکدیگر دوست باشند، اما هرگاه با یکی از آنها تنها می‌شدم شروع می‌کرد به حرف زدن درباره این که دوستانش چه آدم‌های بدی هستند: آقای X پولی را که یک رهگذر برای خریدن آبجو به آنها داده بود برداشته و در رفته بود، آقای Y هنوز مواد مخدر مصرف می‌کند و آقای Z با یک دختر شدیداً زشت خوابیده بود. cloch-artهای صوفیه، که از حداقل امکانات معاش، به‌رسمیت شناخته‌شدن و ابزارهای برآوردن انتظاراتشان از زندگی محروم هستند، صرف‌نظر از خلاقیت محض و کمی غرض‌ورزی، به شیوه‌ای استثنائی علاقه‌مند به ایجاد نوعی تمایز میان خود و دیگران و خلاصی یافتن از هر چیز دیگر (نظیر مصرف) هستند تا به چنین موقعیتی برسند. ■

۱. این موضوع در سال اول پس از سقوط رژیم سوسیالیستی کاملاً به یک مد تبدیل شده بود. بنگرید به:

"The Discourse of the Supernatural in" Bulgaria of the early 1990s." *Sociological Problems* 2010 1-2: 268-283 (in Bulgarian).

< مناظرهٔ پسا کمونیستی در بلغارستان دربارهٔ هولوکاست

گئورگی مداروف، دانشگاه صوفیه، بلغارستان

نسبت می‌دادند. این پرسش که «آیا قبل از سوسیالیسم در آنجا فاشیسم وجود داشت؟» به مضمون اصلی این مناظره‌ها تبدیل شد. ضد کمونیست‌ها درگیر یک تجدیدنظرطلبی محافظه‌کارانهٔ تاریخی بودند. شعار اصلی آنها این بود «۴۵ سال [کمونیسم] بس است!» و ادعا می‌کردند که فاشیسم نوعی گزافه‌گویی کمونیستی برای مشروعیت بخشیدن به رژیم سوسیالیستی و توجیه سوءاستفاده‌های آن از قدرت بود. از طرف دیگر، کمونیست‌های سابق را اغلب انتقام‌جو و حتی فاشیست می‌نامیدند؛ چراکه روی قساوت‌های فاشیسم سرپوش می‌گذاشتند. این یک مناظرهٔ قدیمی است؛ اما وقتی پای سرنوشت یهودی‌های بلغاری به میان آمد، سرنوشتی که در معرض تفاسیر متناقض قرار گرفته است، رنگ و بوی بلغاری به خود گرفت.

< دو روایت از رفتار بلغارستان با یهودی‌ها

بلغارستان در طول جنگ جهانی دوم به قوای متحدین پیوست و تقریباً کل مقدونیهٔ فعلی، یونان شمالی و بخش‌هایی از صربستان امروزی را به خود ضمیمه کرد. یهودیان سرزمین‌های «قدیمی» بلغارستان به شدت سرکوب شده بودند (از حقوق مدنی خود محروم شده بودند، قوانین ضدیهودی وضع می‌شد، از آنها سلب مالکیت شده بود، به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شده بودند و غیره)؛ اما هم شبه‌نظامیان ضدفاشیست و هم بخش‌هایی از نخبگان با راه‌حل نهایی



آن‌گونه که از موریس هالباوکس آموخته‌ایم، حافظهٔ اجتماعی ارتباط تنگاتنگی با شکل‌گیری هویت جمعی دارد. پس از ۱۹۸۹، مناظره‌های داغ عمومی دربارهٔ سرنوشت یهودیان بلغاری در طول جنگ جهانی دوم گویای نحوهٔ شکل‌دادن گذشته به سیاست آینده است. هولوکاست در دههٔ ۱۹۹۰ به یک وسیلهٔ نمادین مهم برای جعل ذهنیت‌های سیاسی، یعنی توانایی ایجاد تمایز میان کمونیست‌های سابق و ضد کمونیست‌های جدید، تبدیل شد. هر دو طرف یک آرمان‌شهر پسا سیاسی مشترک در آینده داشتند: همگرایی اروپایی، نئولیبرال‌سازی، دموکراسی‌سازی و مانند آن. و همان‌طور که جامعه‌شناس بلغاری، آندره ریتچف، می‌گوید، تمایزها را به گذشته

این تصویر از موزهٔ تاریخی یهودیان در بلگراد، مأموران پلیس بلغاری را نشان می‌دهد که بر تبعید و اخراج یهودیان از بندر اشغال‌شدهٔ اسکوپیه (مقدونیه) توسط بلغارستان به اردوگاه‌های مرگ آلمان در مارس ۱۹۴۳ نظارت می‌کنند.

(the Final Solution) مخالف بودند و در لحظات پایانی از آن اجتناب کردند و آن را برگرداندند. از طرف دیگر، در سرزمین‌های «جدید» مسئله این گونه نبود و یهودی‌های «خارجی» در نهایت به ترلینکا تبعید شدند.

این وقایع هم به استدلال‌های کمونیست‌های سابق و هم استدلال‌های ضدکمونیست‌ها دامن می‌زد. پژوهش جامعه‌شناختی انستیتوی مطالعات انتقادی اجتماعی دربارهٔ روزنامه‌های حزبی دو طرف در طول دههٔ ۱۹۹۰، نشان می‌دهد که کمونیست‌های سابق بر کشتار یهودیان در سرزمین‌های «جدید» تمرکز داشتند تا به موجب آن «ماهیت فاشیستی» رژیم پیشاشوسیالیستی را به اثبات برسانند. در مقابل، ضدکمونیست‌ها بر این واقعیت متمرکز بودند که از راه‌حل نهایی در سرزمین‌های «قدیمی» بیشتر به‌خاطر مقاومت نخبگان اجتناب شده بود. آنها نقش شبه‌نظامیان ضدفاشیست را، که در میان کونیست‌ها از قدرت برخوردار بودند، کم اهمیت جلوه می‌دادند و اغلب آنها را به‌عنوان «مجرم» به تصویر می‌کشیدند.

هر دو روایت قادر به پذیرش مشروعیت استدلال‌های طرف مخالف خود نیست. لیلیانا دیانو، جامعه‌شناس بلغاری، این پدیده را نفی‌انگاری پساکمونیستی می‌نامد. نفی‌انگاری به گذشته محدود نمی‌شود بلکه به ناتوانی در تصدیق خود وجود موضع «دیگری» توجه می‌کند. این مسئله اغلب با دعوت به جنایی قلمداد کردن خاطرات «نادرست دیگری» همراه می‌شود؛ که به‌خوبی با دغدغهٔ گسترده‌تر اروپایی و روند تحمیل قوانین جدید خاطره‌نگاری همخوانی دارد. ذهنیت‌های جاسازی شده در درون این سبک حافظهٔ اجتماعی به مخالفان خود به نحو بسیار خصومت‌آمیزی نظر می‌اندازند. پنبهٔ مخالفان سیاسی به یک شیوهٔ اساساً متفاوت و به‌عنوان موجودات غیرطبیعی، مخالف وطن، خائن و دروغگو، و عامل مزاحم خارجی در پیکرهٔ ملی، زده شده است. در این «ضد» گفتمان، ملت به‌عنوان یک کلیت همگون تلقی می‌شود. این مناظرات قدیمی سیاست را به پرسش‌هایی نظیر این که آیا یهودی‌ها نجات یافتند یا نه؟ بلغارستان دموکراتیک یا فاشیست بود؟ تقلیل می‌دهند و گزینهٔ دیگری مطرح نمی‌کنند.

پس از سال ۲۰۰۱ هم‌زمان با انحلال مدل دو حزبی، که این دو طرف را نمایندگی می‌کرد، شناسایی سیاسی پایدار نیز به هم خورد

و روایت ضدکمونیست‌ها دربارهٔ سرنوشت یهودیان، مسلط شد. محاکمه‌های کمونیستی پس از جنگ، از جمله محاکمه فاشیست‌ها، همدستان آنها و مأمورین اعدام، رسماً غیرقانونی تلقی شد. دربارهٔ اخراج یهودیان از سرزمین‌های اشغالی گفته شد که «ما چارهٔ دیگری نداشتیم» یا «این سرزمین‌ها در حقیقت متعلق به ما نبودند.» با این حال، و به نحوی تناقض‌آمیز، این امر در درون یک چارچوب گفتمانی شکل گرفت که به تحسین توسعه‌طلبی ارضی به‌عنوان «آزادسازی» و «وحدت بلغارستان بزرگ» تمایل داشت. حوادث سال‌های اخیر نه تنها بر تحکیم این روایت گواهی می‌دهد بلکه همچنین شاهد نسبت دادن آن به مقدونیه هم بوده‌ایم؛ مقدونیه‌ای که سیاستمداران و رسانه‌های اصلی بلغاری آن را متهم به «تحریف» تاریخ می‌کنند. به‌طوری که ساخت موزهٔ تازه تأسیس هولوکاست در اسکوپیه را اقدامی «جعلی»، «پوچ» و مانند آن به تصویر می‌کشند. اکنون نه تنها «کمونیست‌ها» بلکه همچنین مقدونیه‌ای‌ها را دشمنانی تلقی می‌کنند که دربارهٔ دخالت بلغارستان در هولوکاست دروغ‌پراکنی می‌کنند.

<اجتناب از واقعیت‌های فاشیسم

سیاست خاطره از سال ۱۹۸۹ به‌طور مؤثر جای تأمل دربارهٔ ویژگی‌های یهودستیزی نازی‌ها و تأمل دربارهٔ ویژگی‌های خود فاشیسم را عوض کرده است. یک نظریهٔ ساده‌انگارانه دربارهٔ فاشیسم، که در دورهٔ سوسیالیسم دولتی وجود داشت و برگرفته از تعریف کلاسیک دیمیتروف (رهبر کمونیست‌های بلغارستان) بود که فاشیسم را به محتوای طبقاتی آن تقلیل می‌داد، توسط یک نظریهٔ دیگر جایگزین شده است. هولوکاست به اخلاق‌گرایی سطحی با اندکی تمایلات شوونیستی تقلیل داده شده بود و هدف از آن این بود که به «ما» بگوید که خیر هستیم یا شر. با مقصر دانستن یک نیروی غیرقابل توضیح خارجی که «تبعیض و تعصبات» خود را تحمیل می‌کرد و خوشبختانه «جامعهٔ مدنی سنتا مداراگر» جلوی آن می‌ایستاد، از نیاز بیشتر به مناظره دربارهٔ فاشیسم اجتناب می‌شد. با تأکید بر (ناقص بودن) مشخصات رسمی فاشیسم، واقعیت‌های فاشیسم بلغاری کم‌اهمیت جلوه داده می‌شد. هیچ حزب توده‌ای نبود که خود را فاشیست بخواند، بنابراین فاشیسمی وجود نداشت. صرف‌نظر از مقایسه‌های تقلیل‌گرایانهٔ «دو گونه توتالیتاریانیسم»، تقریباً هیچ ارجاعی

به نوشتجات فراوان دربارهٔ فاشیسم داده نمی‌شد. مثلاً، هیچ اشاره‌ای به تجزیه و تحلیل زیو استرنهل از ایدئولوژی فاشیسم و آرزوی سالرین به فرارفتن از چپ و راست نمی‌شود. اما به حیات‌گرایی فاشیسم، جهانی‌زدایی آن از شهروندی، کیش جوان‌گرایی و عمل‌گرایی آن، مفهوم نازیایی «یهودی‌بلشویسم»، ضدکمونیست‌گرایی فاشیستی آن و غیره نیز اشاره‌ای نمی‌شد. خلاصه، از هرگونه مفهوم فاشیسم که ممکن است موجب طرح شباهت‌های نابجا با آرمانشهرهای پسااسیسی معاصر شود اجتناب می‌شود. متأسفانه این خلاءها و جاافتادگی‌ها به جریان اصلی سیاسی محدود نمی‌شود و عمیقاً در جهان دانشگاهی، از جمله بسیاری از جامعه‌شناسان، نفوذ کرده‌اند.

جریان اصلی سیاسی و مطبوعاتی از نوعی «شجاعت بلغاریایی» و «جامعهٔ مدنی» در دوران جنگ دم می‌زند که «یهودی‌های بلغارستان را نجات داد» و مفاهیم عامه‌پسند امروزی را با گذشته تلفیق می‌کند. جریان اصلی چشم خود را روی این واقعیت می‌بندد که با وجود افراد زیادی که دست به مقاومت زدند، یک «جامعهٔ مدنی» قوی متمایل به نازی‌ها، شامل جنبش‌های اجتماعی و مقامات حکومتی، هم وجود داشت که قاطعانه خواهان اجرای صریح راه‌حل نهایی بود. این مسئله موجب طرح این پرسش می‌شود که کدام «جامعهٔ مدنی» دست به مقاومت زد؟ کدام بلغارستان جلوی تبعید یهودیان را گرفت؟ آنچه در پس این گفتگوی گوه‌رساز و غیرتاریخی نهفته است این است که بیش از یک بلغارستان وجود داشت و هنوز هم بیش از یک بلغارستان وجود دارد.

با این حال، به‌تازگی شاهد ازسرگیری تحقیقات و تولیدات انتقادی در این زمینه، بیشتر به دست مورخان و جامعه‌شناسان، بوده‌ایم. بزرگ‌ترین سازمان غیردولتی حقوق بشری در اواخر سال ۲۰۱۲ یک کنفرانس مهم تحت عنوان «گذشته‌ات را بدان» برگزار کرد که هدف آن انتشار آثار جدی دانشگاهی در میان عموم مردم بود. با این حال، این تلاش‌ها در راه‌اندازی یک مناظرهٔ گسترده‌تر ناکام ماند. به‌علاوه، این تأملات جدید این خطر را به همراه دارد که نقد جریان اصلی و تمجید آن از «ملت نجات‌بخش» ممکن است نتیجهٔ عکس بدهد و به تحقیر یک تودهٔ فرضی از «جلادان حاضر و آماده» بینجامد. ■

< نقش علوم اجتماعی در ساختن مالزی

شمس ال ای. بی.، دانشگاه ملی مالزی (UKM)، کوآلا لامپور، مالزی



ریموند فرث (۱۹۰۱ تا ۲۰۰۲)، یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در شکل‌گیری انسان‌شناسی مالایی در دوره استعماری.

گیاه‌شناسی و جانورشناسی شکل گرفت. نویسندگان این آثار عمدتاً کارمندان دولتی استعماری بودند که قبل از آمدن به مالایا در دانشگاه‌های کمبریج، آکسفورد یا لندن دیپلم انسان‌شناسی گرفته بودند. جان گالیک (۱۹۱۶ تا ۲۰۱۲) یکی از این کارمندان بود که در مالایا خدمت کرده بود و دست‌کم یک جین کتاب درباره تاریخ و جامعه مالزی در قالب نوعی جامعه‌شناسی تاریخی نوشته بود. بعدها بسیاری از این آثار به کتب درسی دانشگاه‌های محلی تبدیل شدند.

بنابراین، جای تعجب نیست که پس از جنگ جهانی دوم، نخستین پژوهشگرانی که از طرف دولت استعماری به مالایا فرستاده شدند دو تن از دانشگاهیان بسیار معروف بودند: ریموند فرث، انسان‌شناس اجتماعی که به‌منظور مطالعه وضعیت پژوهش علوم اجتماعی در مالایا آمده بود و ادموند لیچ که به‌منظور مطالعه اوضاع اجتماعی اقتصادی جامعه مالایا و ساراواک به آنجا اعزام شد. دانشجویان فرث و لیچ کار آنها را ادامه دادند و به تحقیقات میدانی گسترده در اوایل دهه ۱۹۵۰ دست زدند: در ساراواک، با تمرکز بر گروه‌های چینی و بومی، در سنگاپور، با بررسی عادات‌های فرهنگی مالایی‌ها و چینی‌ها، در نگرانی سیمبلان، درباره تنها جامعه مادرتبار در مالایا و در جوهور، درباره تأثیر جنبش کیایی صالح در روابط چینی‌مالایی. آنها مجموعه‌ای از رساله‌های بسیار مرغوب در بریتانیا و جاهای دیگر منتشر کردند.

نسل بعدی دانشجویانی که تحت نظر فرث در لندن به مطالعه این مسائل پرداختند عبارتند از: عبدالکهر بهادر، مطالعه رهبران سنتی مالایی، مخزنی رحیم، مطالعه نظام اعتباری مالایی و سید حسین علی، دهقانان

انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی خیلی قبل‌تر از اینکه به‌طور رسمی به‌عنوان موضوعات دانشگاهی در دپارتمان‌های مخصوص به خودشان مطرح شوند در تولید دانش استعماری‌ای سهیم بوده‌اند که موجب شکل‌گیری ایده مالایا و پس از ۱۹۶۳، ایده مالزی شد.

دانش استعماری در طول دوره استعمار اصل «وظایف را مشخص کن و حکومت کن» را برای حکمرانی ارائه کرد و پس از آن اجرای اصل «تفرقه بیانداز و حکومت کن» را برای اداره روزمره دولت توجیه کرد. انجمن پادشاهی بریتانیای کبیر و ایرلند، که در سال ۱۸۲۳ تأسیس شد، مهم‌ترین ابزار جهت تأثیرگذاری علوم اجتماعی در غنا بخشیدن به دانش استعماری و فناوری حکمرانی در مالایا و سپس مالزی بود. این انجمن در مستعمره‌های تنگه مالایا و برنئو شعبه داشت که در ۱۸۷۸ تأسیس شده بودند و کمپانی هند شرقی بریتانیا در کلکته آن را اداره می‌کرد. شعبه انجمن پادشاهی آسیایی در این مستعمره یک مجله به نام *Journal of the Straits Branch of the Royal Asiatic Society (JMBRAS)* داشت. این مجله در سال ۱۹۲۳ به *Journal of the Malayan Branch of the Royal Asiatic Society (JMBRAS)* و در سال ۱۹۶۴ به *Journal of the Malaysian Branch of the Royal Asiatic Society (JMBRAS)* تغییر نام داد. این انجمن تکنگاری‌های خودش را نیز منتشر می‌کرد.

ایده مالزی در طول ۱۳۵ سال و از طریق انتشارات این انجمن در زمینه تاریخ، جغرافیا، ادبیات، زبان، فرهنگ، مطالعات اجتماعی،

و رهبری مالایی. همه آنها از لندن برگشتند و به تدریس در دانشگاه مالایا (UM) پرداختند و سید حسین العطاس نیز به آنان پیوست. سید حسین العطاس یک جامعه‌شناس تربیت‌شده در آمستردام است که به‌خاطر انتشار کتاب *احسانه بومی‌های تنیل* (۱۹۷۷) معروف شد که در ایده‌های کتاب *شرق‌شناسی* ادوارد سعید سهیم بود. این دانش‌پژوهان، هسته اولیه تدریس و تحقیق انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی را تشکیل دادند.

این چهار انسان‌شناس اجتماعی پس از شورش قومی ۱۳ می ۱۹۶۹ با مشارکت در فعالیت‌های شواری مشورتی ملی نقش عمومی مهمی در «فرایند درمان» ایفا کردند و صلح و ثبات را به کشور برگرداندند. گزارشی از بنیاد فورد با عنوان *پژوهش علوم/اجتماعی در خدمت وحدت ملی؛ گزارش محرمانه به دولت مالزی* (۱۹۷۰) منتشر شد که دولت مالزی آن را در پیش گرفت و موجب ایجاد و تدریس رشته‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روانشناسی و علوم ارتباطات در دانشگاه‌ها شد و اساس انجمن علوم اجتماعی مالزی را در سال ۱۹۷۸ بنا گذاشت.

حکومت مالزی نیز در ژوئیه ۱۹۶۹ به فاصله اندکی پس از شورش‌ها، دپارتمان وحدت ملی را تأسیس کرد. بسیاری از مدیران و کارکنان این دپارتمان از جمله انسان‌شناسان و جامعه‌شناسانی بودند که فارغ‌التحصیل

این دپارتمان‌های جدید و دپارتمان قدیمی مطالعات مالایی در دانشگاه مالایا بودند. در واقع، تا دهه ۱۹۸۰ بسیاری از کارمندان برجسته دولتی مالزی فارغ‌التحصیل این دپارتمان‌ها بودند.

اولین گروه انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ از دانشگاه مالایا و دانشگاه ملی مالزی فارغ‌التحصیل



سید حسین العطاس (۱۹۲۸ تا ۲۰۰۷)، یکی از بزرگ‌ترین روشنفکران مردمی مالزیایی، یک سیاستمدار و همچنین بنیان‌گذار جامعه‌شناسی مالزیایی که به‌خاطر نقد اندیشه استعماری معروف است.

شدند. آنها هم در بخش‌های عمومی و هم در بخش‌های خصوصی با استقبال خوبی مواجه شدند و به‌آسانی به‌عنوان «متخصصان همه‌فن‌حریفی» که موضوعات امروزی را درک می‌کنند و در خدمت مشتری‌های خود هستند، به استخدام درآمدند. به توانایی آنها در «ترویج فرهنگ» در محیط چند قومی و به لحاظ فرهنگی متنوع مالزی نیاز شدیدی بود و این نیاز همچنان در قرن ۲۱ وجود دارد. یکی از مدرسان انسان‌شناسی در مالزی به نام چی بنگ که *کتاب‌نامه روابط قومی در مالزی* (۱۹۹۹) را منتشر کرده، سهم مهمی در مطالعه روابط قومی ایفا کرده است. کابینه دولت مالزی در سال ۲۰۰۵ گذراندن «درس روابط قومی» را برای همه دانشجویان بیست دانشگاه دولتی مالزی اجباری کرد. یک تیم به رهبری من برنامه این درس را آماده کرد و من در سال ۲۰۰۷ عهده‌دار تأسیس یک مؤسسه تمام‌عیار به نام مؤسسه مطالعات قومی (KITA) در دانشگاه ملی مالزی شدم.

خلاصه، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان نقش مهمی در ساختن مالزی، به‌ویژه، در کمک به حفظ انسجام اجتماعی ایفا کرده‌اند. آنها هنوز هم انسان‌های موفق بی‌ادعا و بخش جدایی‌ناپذیر «ایده مالزی» هستند؛ یک جامعه کثرت‌گرا و به لحاظ قومی پیچیده که هنوز در حالت تنش پایدار قرار دارد که در جوامع این‌چنینی امروزی نامعمول است. ■

< زندگی و لحظات یک شیفتهٔ جامعه‌شناسی

مصاحبه‌ای با داتو رحمان امبونگ

رحمان امبونگ، جامعه‌شناس مطرح مالزیایی و روشنفکر اجتماعی باسابقه، ارتباط تنگاتنگ زندگی‌اش و توسعهٔ جامعه‌شناسی مالزی را از دوران استعمار تا بحث‌های پسااستعماری و همچنین سرکوب و شروع جدید آن بعد از سال ۱۹۹۱ ترسیم می‌کند.

بگذار از اول شروع کنیم. با بزرگ شدن تحت سلطهٔ استعمار، چگونه موفق شدی تحصیلات را کامل کن؟ به نظر دستاورد مهمی می‌رسد.

بگذارید شرایط را ترسیم کنم. مایکل، تو اخیراً در مالزی بوده‌ای، کشور پررونق غنی‌زنفی با ۲۸ میلیون نفر جمعیت که آرزوی داشتن درآمد بالا و توسعهٔ کشور تا سال ۲۰۲۰ را در سر دارند. [این کشور] از دوران کمرونق کشاورزی و تولید کالا تا رسیدن به استقلال در سال ۱۹۵۷ راه زیادی را آمده است. در طول سفر تو را بردیم تا پایتخت، کوالالامپور را ببینی و جنب‌وجوش آن را درک کنی، همچنین قطب جدید اداری، پوتراجایا را ببینی که روی زمین‌هایی بنا شده که قبلاً محل کاشت درختان کائوچو و نخل روغنی بوده و خود جنگل هم در حقیقت محل زندگی اورنگ‌اصلی‌ها، مردم بومی بوده است. خیلی‌ها این پایتخت اداری را شکوه واقعی، شهری با توسعهٔ عمومی بالا و موجبات حسرت بسیاری از کشورهای درحال توسعه می‌دانند. این رویای نخست‌وزیر ماهاتیر محمد بود تا چنین جایی را به‌عنوان میراث برای آیندگان به جا بگذارد.

حالا اجازه بده به گذشتهٔ خودم بازگردم. در یک خانوادهٔ متوسط روستایی متولد شدم، نه ثروتمند و نه‌چندان فقیر. محل تولدم ترنگانو بود؛ عقب‌مانده‌ترین ایالت در ساحل شرقی پنینسولار مالزی، که بعدها مالایا نامیده شد. در سال ۱۹۴۴ و هم‌زمان با خاتمهٔ اشغال ژاپنی‌ها متولد شدم؛ زمانی که زندگی خانواده‌ها به‌سبب کمبود و جیره‌بندی غذا بسیار دشوار بود. پدرم یک شالیکار و پیش‌نماز مسجد منطقه بود، که هیچ‌وقت فرزندانش را به مدارس انگلیسی نمی‌فرستاد؛ چراکه می‌خواست آن‌ها در مدارس عربی یا مذهبی درس بخوانند.



| داتو رحمان امبونگ

همچنین انگلیسی‌هایی را که در زمان اشغال مالایا توسط ژاپنی‌ها، فرار کردند و تسلیم شدند، لعنت می‌کرد.

پدر و مادرم بسیار سخت‌کوش بودند و با شالیکاری در زمین‌هایمان سعی می‌کردند هشت فرزندی را که من جوانترینشان بودم تأمین کنند. خانواده‌های دیگر روستا هم در شالیزارهای خودشان زراعت می‌کردند. این روستایی‌ها هرگز مناسب برچسب توهین‌آمیز «بومیان تنبل» نبودند که شرق‌شناسان از آن نام می‌برند؛ افسانه‌ای که سید حسین العطاس در کتابش در سال ۱۹۷۷ که الان تبدیل به یک کتاب کلاسیک شده است، رد کرده است.

پدرم در ۱۹۴۹، پنج سال بعد از به دنیا آمدن من، از دنیا رفت. به من گفتند که او از مالاریا و پس از چندین روز تب و هذیان از دنیا رفته. خیلی غمگین بودیم. برخلاف الان، بیمارستان خیلی دور بود و درمانگاه و دکتر هم نبود، آن زمان حتی نمی‌دانستیم که چه چیزی به او لطمه زده است. با فوت پدرم اوضاع برای مادرم بسیار سخت شد؛ چون باید از طریق دست‌فروشی سبزیجات، شیرینی‌های خانگی، تنباکو و محصولات دیگر، بچه‌هایش را حمایت می‌کرد و می‌بایست از بازارچه یک دهکده کوچک به دهکده دیگر می‌رفت.

این که کوچکترین فرزند بودم و هنوز مدرسه می‌رفتم، باعث می‌شد از کارهای سختی معاف شوم که خواهر و برادرهای بزرگ‌ترم انجام می‌دادند. اما با این اوصاف مادرم را در رفتن به بسیاری از بازارچه‌های روستایی همراهی می‌کردم و سبدهای بزرگ را با دست‌های کوچکم به دوش می‌کشیدم. سیستم اقتصادی معاوضه روستایی بخر و ببر در آن‌جا حاکم بود که آن روزها مادرم هم جزئی از آن محسوب می‌شد.

هیچ سیستم برق‌کشی و یا لوله‌کشی آب در دهکده نبود. همچنین میز و صندلی هم در خانه نبود. شب‌ها می‌بایست چراغ زنبوری روشن می‌کردم و روی شکم دراز می‌کشیدم تا تکالیفم را انجام دهم. خواهرها و برادرهای بزرگ‌ترم به مدرسه ابتدایی مالایی و یکی دو سال هم به کلاس‌های عربی و مذهبی رفتند؛ اما به دلیل کار، تحصیل را رها کردند. اما مسیر زندگی من با آن‌ها متفاوت بود. مادرم و خواهرها و برادرهای بزرگ‌ترم نمی‌خواستند که من پا جای پای آن‌ها بگذارم، می‌خواستند مرا به مراتب بالاتر از سطح روستا بفرستند. برای همین بعد از اتمام دوره ابتدایی مالایی و کلاس‌های پایه‌ای مذهبی و موفقیت در آزمون ورودی، توانستم به تنها مدرسه انگلیسی دولتی در شهر راه پیدا کنم. این موقعیت را پیدا کردم که به کلاس خاص مالایی راه پیدا کنم؛ کلاسی که این امکان را فراهم می‌کرد در سال سوم تحصیل، وارد پایه ششم شوم. از آن‌جا که دانش‌آموز نمونه بودم، کمک هزینه ورود به کالج نظامی سلطنتی در ساحل غربی مالایا را دریافت کردم؛ کالج ممتاز چندملیتی‌ای که انگلیسی‌ها در سال ۱۹۵۳ تأسیس کردند تا افسران نظامی داخلی و مدیران آینده دولتی را تربیت کنند. در سال ۱۹۶۰ از کل ترنگانو فقط پنج نفر بودیم که به کالج راه پیدا کردیم. از میان نسل ما، من تنها کسی بودم که توانست از مرز مناطق محلی و بعدها هم از مرزهای کشور پا فراتر بگذارد.

در آن زمان فرمانده‌های کالج نظامی، معاونت آموزشی و بسیاری از معلمان، انگلیسی بودند. با این‌که در کارشان خوب بودند اما برخورد از موضع بالایشان با ما، سبب شد که روحیه ضداستعماری در میانمان تقویت شود. فراموش نکنید که این ماجرا برای زمانی است که فقط

چند سال از استقلال در سال ۱۹۵۷ می‌گذرد و قوانین مالزیایی‌سازی در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد رخ داد.

بعد از اتمام دوره دبیرستان در کالج در سال ۱۹۶۴، به یاری کمک‌هزینه تحصیلی دولت فدرال که برای خدمت به شهروندان ممتاز مالزیایی بعد از اتمام تحصیلات دانشگاهی در نظر گرفته شده بود، به «مام» انگلستان فرستاده شدم. این پیشنهاد به بسیاری دیگر از دانش‌آموزان ممتاز مالایی هم داده شد.

رفتن به انگلستان و کسب مدارج در لیکستر و بعد هم اس.او. ای. اس چگونه رشد فکری و سیاسی‌ات را شکل داد؟

تحصیل در انگلستان نقطه عطف مهمی برای من محسوب می‌شد. افق‌های فکری‌ام را باز و عمیق کرد و ایده‌آل‌هایم را قوت بخشید. در ۱۹۶۵ برای تحصیل جامعه‌شناسی به لیکستر رفتم و بعد از اخذ کارشناسی در ۱۹۶۸، برای کارشناسی‌ارشد در رشته مطالعات منطقه، وارد دانشکده شرق‌شناسی و مطالعات آفریقای لندن (SOAS) شدم که در سال ۱۹۷۰ موفق به اخذ آن شدم. مدرسین من جزء برترین‌های نظام آموزشی در بریتانیا و اروپا بودند. در اواخر دهه شصت، لندن و در این باره باید گفت بریتانیا و اروپای غربی، در جوش و خروش جنبش‌های دانشجویی و ضدامپریالیسم آمریکایی بود؛ خصوصاً در برابر حمله متجاوزانه آن‌ها به ویتنام. انقلاب چین و انقلاب کوبا هم برای خیلی‌ها جذاب بود. در معرض مکاتب مختلف جامعه‌شناسی قرار گرفته بودم، از کارکردگرایی ساختاری تا مارکسیسم و ساخت‌گرایی اجتماعی، همه مدل کتاب و نشریات چپ مثل Monthly New Left Review و Review را می‌خواندم. در چنین بستری بود که سیاست‌زده و افراطی شدم. بسیاری از دانشجویان مالزیایی دیگر هم‌نسل من در لندن هم تحت تأثیر جنبش‌های مشابه قرار گرفتند.

وقتی به مالزی بازگشتی چه شد؟ کشور پانزده سالی می‌شد که به استقلال رسیده بود، چگونه با آن کنار آمدی؟

۳۱ دسامبر ۱۹۷۰، نوزده ماه بعد از جنبش خونین نژادی در ۱۳ می ۱۹۶۹ در کوالالامپور برگشتم. در آن زمان در انگلستان با حوادث داخل کشور ارتباط نزدیکی داشتم. اخبار شورش‌های ۱۹۶۹ مثل برق همه‌مان را شوکه کرد. در آن موقع من دانشجوی سردسته بودم و با دوستانم فعالیت‌های مختلفی مثل انجمن‌ها و سمینارها را ترتیب دادیم تا دانشجویان مالایی، چینی، هندی و دیگران را آموزش دهیم و متحدشان کنیم. با اشتیاق بحث می‌کردیم که مسئله، طبقه است نه نژاد.

در خانه، دانشگاه جدیدی با محور آموزشی مالایی تأسیس شد؛ در مقابل دانشگاه ریشه‌دارتر مالایا که محورهای آموزشی‌اش انگلیسی بودند. دانشگاه جدید، دانشگاه ملی مالزی (UKM) نام داشت که در می ۱۹۷۰ تأسیس شد. این دانشگاه ثمره رایزنی‌های ملی‌گرایانی بود که می‌خواستند دانشگاهی با زبان ملی، مالایی، تأسیس شود تا بتواند دانشجویان را از مدارس ملی جذب کند. سیاست زبان مالایی تا دهه هشتاد در تمامی دانشگاه‌ها اجرا شد. توجه داشته باشید که تا آن زمان دانشجویان، قشر نخبه محسوب می‌شدند و تنها ۱ درصد از گروه سنی بین ۱۸ تا ۲۴ سال را تشکیل می‌دادند، بر خلاف امروز که سهم مؤسسات تحصیلات عالی به ۳۰ درصد رسیده است.

جامعه‌شناسی چگونه؟

در برابر فقر، که تا آن زمان حدود ۵۰ درصد از خانواده‌ها دچار آن بودند، فساد و ذهنیت «یک‌شبه پولدار شدن» طبقه حاکم، تجمع می‌کردیم. این ماجرا برای من به‌شخصه، نوعی ادامه همان زندگی آکادمیک و فعالیت دانشجویی در لندن بود. با کمک گرفتن از تئوری‌های جامعه‌شناسی، دو واحد عمومی را تدریس کردم: جامعه‌شناسی توسعه و جامعه‌شناسی سیاسی؛ درحالی‌که همکارانم واحدهای دیگری مثل جامعه‌شناسی روستایی، جامعه‌شناسی شهری، روابط نژادی و نظیر این را تدریس می‌کردند. در سال ۱۹۷۳ انتشار ماهنامه‌ای به نام حقیقت را آغاز کردم که بعد از هفت ماه توقیف شد. کاری که من و دوستانم انجام می‌دادیم، فقط جامعه‌شناسی آکادمیک و انتقادی نبود، بلکه جامعه‌شناسی مردم‌مدار هم بود؛ هرچند در آن زمان این اصطلاح رواج نداشت. موضعمان مشخص بود: چیزی به نام جامعه‌شناسی بدون ارزش وجود ندارد و تئوری‌های نوسازی توسعه به شرکت‌های چندملیتی کمک می‌کرد. پیرو گاندر فرنک، بحث ما این بود که توسعه‌یافتگی و درحال‌توسعه بودن دو روی یک سکه‌اند و جامعه‌شناسی توسعه، میراث غرب است که خود به میزان کشورهای که مخاطب قرار می‌دهد «درحال توسعه» محسوب می‌شود.

سپس سرکوب اتفاق افتاد. درباره آن بگو و این که چگونه جامعه‌شناسی را تحت تأثیر قرار داد.

سال ۱۹۷۴ یکی دیگر از نقاط عطف در زندگی بسیاری از افراد بود. اولین کنفرانس ملی درباره نقش و موقعیت جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و روانشناسی در آگوست همان سال در دانشگاه ملی مالزی برگزار شد. من رئیس هیئت برگزاری بودم. کنفرانس پرشوری بود و بحث‌های عمیقی شکل گرفت درباره انواع جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی و این که چگونه باید آن را حمایت کرد و گسترش داد. این هم شکل دیگری از جنگ پارادایمی بود. سخنرانان از دانشگاه‌های مختلف مالزی به همراه محققان و دانشجویان فعال در کنار هم جمع شده بودند. در آن جا بود که پیشنهاد تأسیس انجمن علوم اجتماعی مالزی (MSSA) را مطرح کردیم که در سال ۱۹۷۸ عملی شد.

جنبش دانشجویی و فعالیت روشنفکری که در ۱۹۷۴ به اوج خود رسید، به علت سرکوب، چندان پایدار نماند. دستگیری دسته‌جمعی در دسامبر آن سال اتفاق افتاد و دانشجویان سردسته و فعالان فکری، هدف اصلی قرار گرفتند. آن، نقطه چرخشی در آن دوره بود که در تاریخ کشور حک شد. انور ابراهیم رهبر، فعلی مخالفان مالزیایی و تأثیرگذارترین رهبر جنبش جوانان مسلمانان، دستگیر و بازداشت شد. بعد از آزادی‌اش، نخست‌وزیر ماهاتیر او را به خدمت گرفت و قائم‌مقام نخست‌وزیر شد، تا این که رابطه‌شان به هم خورد و در سال ۱۹۹۸ خلع شد. باقی آن هم تاریخ است.

در بین دانشگاهیان، یکی از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان وقت در مالزی، سید حسین علی از دانشگاه مالایا دستگیر شد و به مدت ۶ سال یعنی تا ۱۹۸۰ در زندان به سر برد. علی‌رغم زندانی بودنش، به‌طرز جالبی توانست شغلش به‌عنوان استاد دانشگاه را حفظ کند. اعتبار بالایی میان دانشگاهیان داشت و به محض آزادی و گذشتن از درهای زندان، به‌عنوان رئیس انجمن علوم اجتماعی مالزی انتخاب شد؛ مقامی که تا ده سال، یعنی ۱۹۹۰ از آن او بود.

آن روزها پیشرفت‌های مهمی در زمینه جامعه‌شناسی اتفاق افتاده بود. بخش مشاوره هاروارد در دفتر نخست‌وزیر به ریاست پروفیسور ساموئل هانتینگتون و همکاری پروفیسور مانینگ نش، میرون وینر و نیتن گلنیزر، گزارشی را با عنوان پژوهش علوم اجتماعی برای وحدت ملی به دولت ارائه کرد که در پی شورش‌های ۱۹۶۹، تأسیس گروه‌های جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی و علوم سیاسی را در دانشگاه‌های مالزی ضروری می‌دانست تا مسائل وحدت ملی را حل‌وفصل کند و متخصصانی تربیت کند که بتوانند با شرایط متعارض ملت‌سازی روبه‌رو شوند. در آن زمان بود که دانشگاه ملی مالزی گروه انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی را تأسیس کرد و اقدام به استخدام نیروهای آکادمیک کرد. برای همین وقتی برگشتم و اعلام آمادگی همکاری در خدمات عمومی کردم، به من گفته شد تا به دانشگاه ملی مالزی بیایم. به من گفتند که به دنبال کسی برای تدریس در آن جا می‌گردند که فوق‌لیسانس داشته باشد و همه چیزش هم در لندن گذشته باشد. این چیزی بود که واقعا از ته دل می‌خواستیم: یک شغل آموزشی در دانشگاه.

به نظر می‌رسد که سال‌های ابتدایی دهه هفتاد شاهد رشد علوم اجتماعی بوده، هر چند زیر سایه تیم هاروارد و تمرکز بر روی ملت‌سازی. درست است؟

درست است که اواخر دهه شصت و اوایل هفتاد در مالزی، دوره رشد علوم اجتماعی و علوم انسانی بوده است، عصر مباحثات عظیم. اما اجازه بدهید تیم هاروارد را با چیزهای دیگر بسنجم. ناگفته نماند که من چهارمین عضو گروه تازه‌تأسیس انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی بودم؛ سه نفر اول، فارغ‌التحصیلان دانشگاه مالایا بودند. در حقیقت در همان دهه شصت، قبل از توصیه تیم هاروارد، درس‌های دو رشته انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی با عنوان جریان فرهنگی در گروه مطالعات مالایا در دانشگاه مالایا آموزش داده می‌شد. افراد سرشناس از میان جامعه‌شناسان، سوتن تکدیر الیجانا، سید حسین العطاس، که بعدها به سنگاپور رفت و سید حسین علی بودند. لذا با این که هنوز جای بحث است که جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در مالزی «فرزندان مدرنیزاسیون و ملت‌سازی» بودند، اما تیم هاروارد تنها متولی آن نبود؛ چراکه دانشگاهیان در دانشگاه مالایا پایه‌های آن را گذاشته بودند.

بحث‌های بسیاری بین رشته‌ها در می‌گرفت. ادبیاتی‌ها پرکار بودند و مصر به رسمیت‌دادن ادبیات ملی، و برخلاف نظر «هنر برای هنر»، از «هنر برای جامعه» دفاع می‌کردند؛ تاریخدان‌ها مخالف نوع نگاه استعمارطلبان (بخوانید: شرق‌شناسان) به تاریخ بودند؛ اقتصاددان‌ها به همان بحث‌هایی مشغول بودند که به آن «بحث‌های اقتصادی بزرگ» می‌گفتیم و ما جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان جوان هم جنگ پارادایمی داشتیم در برابر پوزیتیویسم، کارکردگرایی ساختاری و تئوری‌های مدرنیزاسیون شامل تئوری‌هایی که اعضای تیم هاروارد ارائه می‌دادند. در جبهه دیگر، جنبش اسلامی «دعوه» به‌عنوان جزئی از جنبش جوانان و دانشجویان در حال آغاز بود. اجتماعاتشان مملو از دانشجویان و روشنفکران فعالی بود که مخالف جنگ امپریالیستی آمریکا علیه ویتنام و جنایت‌های اسرائیل در فلسطین بودند. ما ناخودآگاه طرف بحث‌های روستاییان بی‌زمین و زاغه‌نشینان بی‌خانمان را می‌گرفتیم و

فعالیتش ادامه داده است. او مؤسس یکی از مهم‌ترین مراکز تحقیقاتی است: مرکز مطالعات قومی در دانشگاه ملی مالزی که به کارهای آکادمیک و سیاست‌گذاری عمومی می‌پردازد. خودم هم دپارتمان را قبل از تغییر ساختار ترک کردم و در مرکز مطالعات مالزیایی و بین‌المللی دانشگاه ملی مالزی، یک محقق تمام‌وقت شدم؛ یک واحد پژوهش علمی چندرشته‌ای که در ۱۹۹۵ تأسیس شد. در سال ۲۰۰۱ استاد جامعه‌شناسی توسعه شدم و در سال ۲۰۰۹ هم استاد ممتاز دانشگاه شدم.

وقتی به کشور برگشتم، یکی از اولین کارهایی که کردم، برقراری ارتباط مجدد با انجمن علوم اجتماعی بود. در سال ۲۰۰۰ به‌عنوان رئیس انجمن انتخاب شدم و مانند سید حسین علی، ده سال در آن پست باقی ماندم. بعد از اتمام ریاستم، به‌عنوان مشاور مخصوص انجمن تا امروز، فعالیت خود را ادامه دادم.

رشد جامعه‌شناسی مالزی را برای نزدیک به چهار دهه دیده‌ای، فکر می‌کنی که به کجا می‌رود؟

باوجود تغییراتی که اتفاق افتاده، انتهای این تونل را روشن می‌بینم. استقبال از جامعه‌شناسی میان دانشگاهیان جوان دیده می‌شود، علی‌رغم تأکیدهایی که بر چندرشته‌ای بودن می‌شود. آن‌ها قادرند قدرت و ارتباط تئوری‌های اجتماعی و دیدگاه‌های جامعه‌شناختی را به همراه روش‌شناسی قوی در تجزیه و تحلیل شرایط اجتماعی ببینند و همین‌طور راه‌کارهایی که برای تغییر ارائه می‌دهد. هنوز روح و ایده‌آلیسم در این‌جا وجود دارد. هر چند میزان آن کمتر از دیگر رشته‌ها باشد اما در حال رشد است. انجمن علوم اجتماعی مالزی سعی دارد این رشد را به چشم بیاورد، و این موقعیت برای صحبت کردن با تو، مایکل، در مقام رئیس انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، بسیار به موقع بود. چراکه کمک می‌کند علایق عمیق‌تری به وجود بیاید و بتوانیم افق دید خود را گسترش دهیم. ما به همکاری در آینده چشم امید داریم و مطمئنم این همکاری، تلنگری برای پیشرفت جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی در مالزی خواهد بود. ■

در ۱۹۷۵، دولت به دنبال دستگیری‌های دسته‌جمعی، حلقه فعالیت‌های دانشگاه‌ها و کالج‌ها را تنگ‌تر کرد که ابتدا در ۱۹۷۱ به‌وسیله بخش‌نامه‌هایی اعلام شده بود و آزادی آکادمیک و استقلال دانشگاهی را محدود می‌کرد. این یک اقدام سرکوب‌گرانه بود که به‌مدت چندین سال زندگی متفکران و دانشجویان در دانشگاه‌ها را فلج کرد؛ اقدامی که سال گذشته کمی آزادتر شد.

این تا قبل از ۱۹۹۱ اتفاق نیفتاد، وقتی که مصالحه توافقی میان مخالفان شکل گرفت، که منجر به بازگشایی دانشگاه‌ها شد، در تمام این سال‌ها چه می‌کردی؟

خب از آن جایی که احتمالاً متوجه شده‌ای من از دستگیر شدن جان سالم به در بردم اما باید کشور را بعد از سخت‌گیری‌های ۱۹۷۴ ترک می‌کردم. برای بیست سال از فضای آکادمیک مالزی دور بودم، اما به‌طور دقیق، پیشرفت اوضاع را پیگیری می‌کردم و هیچ‌وقت هم تحقیق و نوشتن را ترک نکردم.

سال ۱۹۹۲، چند سالی بعد از اتمام جنگ سرد برگشتم. باز شدن فضای دولت و سازش‌های آن و هم‌زمانی‌اش با رویکرد حرفه‌ای دانشگاه ملی مالزی به دانشگاهیان مخالف، باعث شد بتوانم در سال ۱۹۹۵ مجدداً عضو دپارتمان شوم. اوضاع نسبت به سال‌های اولیه خیلی فرق کرده بود. دانشگاه‌ها و دولت، تحت فشار بازار بودند و محدودیت‌های بازار را پذیرفتند و به همین دلیل تحصیلات بیشتر تبدیل به کالا شد تا این که منفعت عمومی محسوب شود. علوم اجتماعی و علوم انسانی سنتی، از جمله جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی جذابیتشان را در مقابل علوم و تکنولوژی و همچنین علوم مدیریتی از دست دادند. دانشکده علوم اجتماعی و علوم انسانی در دانشگاه من تغییر ساختار داد و جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی از وضعیت دپارتمان خارج شدند. لذا قوی‌ترین دپارتمان بلامنازع جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی در تاریخ کشور در دهه هفتاد، تا حد یک دوره معمولی پایین آمده است.

خیلی از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان هم‌نسل من یا بازنشسته شدند و یا به کار دیگری پرداختند. با این حال، یکی از والاترین انسان‌شناسان اجتماعی از دپارتمان سابق، همچنان به

< جامعه‌شناسی تونس پس از انقلاب

منیر سیدانی، دانشگاه المنار تونس، تونس



محمد بوعیزی، جوان سبزی‌فروش
تونس که به نماد آغاز بهار عربی معروف
شد.

خیابان‌ها و میادین به صحنه کشمکش‌های سیاسی و آزمایشگاه ساخت افکار عمومی تبدیل شده‌اند.

بازیگران قدیمی بخشی از کشمکش فعلی هستند، منافع قدیمی به چالش‌های امروزی تبدیل شده‌اند و نوعی ابهام سیاسی وجود دارد که کار جامعه‌شناسان را پُرمخاطره می‌کند. کنترل جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه بعد از انتخابات ۲۳ اکتبر ۲۰۱۱، دشوارتر شده است. اعتصاب‌های عمومی محلی و درگیری‌ها و برخوردها با پلیس امنیت در سراسر کشور، به‌ویژه در شهرهای کوچک منطقه مرکزی و غربی، گسترش یافته است. رهبران محلی بیش از پیش مسئولیت اعتراضات مردمی را به عهده می‌گیرند و این اعتراضات را از طریق گسترش شبکه‌های اجتماعی عمل می‌کنند. پیش‌بینی اجتماعی خارج از توان دانشمندان و متخصصان عمومی است. جنبش‌های اجتماعی خواسته‌های جدیدی را مطرح می‌کنند و برای حصول به اهداف جدید، خواه محیط زیستی، قومی، منطقه‌ای و جنسیتی، می‌کوشند. هر روز باید تجزیه و تحلیل جدیدی از جنبش‌های اجتماعی ارائه داد.

< جامعه‌شناسی در دوران آشوب

۶۰ جامعه‌شناسی که در سه دپارتمان جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های تونس مشغول به کار هستند، در سه دسته جای می‌گیرند. کسانی هستند که درباره این آشوب‌ها کتاب نوشته‌اند و تعداد آنها به چهار یا پنج نفر محدود می‌شود. به همین تعداد مقاله می‌نویسند. اکثریت جامعه‌شناسان چیزی منتشر نمی‌کنند و ادعا می‌کنند که «جنبش اجتماعی کنونی را به دلیل ماهیت و سرعت

سه جنبه متناقض وضعیت فعلی تونس در حال شکل دادن به آثار جامعه‌شناسان است: تغییرات شگرف سیاسی، آزادی بیان گسترده و ظهور موج جدیدی از جنبش‌های اجتماعی. جامعه‌شناسان تونس، با توجه به شتاب تغییرات اجتماعی، هر یک به شیوه‌های فردگرایانه، به مقدار زیادی به این مسئله پاسخ گفته‌اند.

< بافت پسانقلابی

دیکتاتوری بن‌علی در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ به پایان رسید. این کشور از آن زمان به بعد شاهد «جنگ همه علیه همه» بوده است و بسیاری از این منازعات حول «دشمن جدید مردم»، یعنی سلفی‌ها، می‌چرخد؛ سلفی‌هایی که خطرناک‌ترین تهدید در مقابل به اصطلاح «سبک زندگی تونس» تلقی می‌شوند. حتی سازمان‌های خیریه، رفاهی، بشردوستانه و فرهنگی و سازمان‌های غیردولتی نیز بر خلاف میلشان درگیر منازعات موجود در حوزه عمیقاً پراکنده سیاسی شده‌اند. وجود تقریباً ۱۵۰ حزب سیاسی و حدود ۱۵ هزار انجمن موجب شده که درک این وضعیت ساده نباشد.

در حال حاضر امکان دسترسی بیشتری به آمارهای اجتماعی و انواع دیگر داده‌ها وجود دارد، اما حکومت به شدت نابسامان تونس و اصلاحات بسیار کند شیوه عمل آن، لزوماً کمکی به ارائه یک تصویر دقیق‌تر از جامعه تونس نمی‌کند. علی‌رغم وجود آزادی بیان، که در افزایش مجلات، روزنامه‌ها، رسانه‌های اجتماعی، شبکه‌های تلویزیونی دولتی و خصوصی (در مجموع بیش از ده شبکه) و شبکه‌های رادیویی (در حدود پانزده شبکه رادیویی موج افام) متجلی شده است،

متغیر آن نمی‌توان تجزیه و تحلیل کرد.» قبل از وقوع انقلاب، شمار جامعه‌شناسانی که به جنبش‌های اجتماعی و موضوع‌های مرتبط با آن می‌پرداختند بیش از دو یا سه نفر نبود. دسته دوم جامعه‌شناسان، در سال اول دوره پس از انقلاب، با فراغ خاطر به نوشتن مقاله‌هایی درباره یک ویژگی نظری بی‌خطر جنبش یا صرفاً درباره خودشان مشغول بودند. این مقاله‌ها در هفته‌نامه‌ها و حتی روزنامه‌ها منتشر می‌شدند و عموماً به موضوعاتی می‌پرداختند که در کشور رخ می‌داد. مقال‌های تخصصی‌تر دیگر در پی شناسایی بازیگران قیام بر می‌آمدند. برخی از این جامعه‌شناسان تأملات خود را در وبلاگ‌ها یا فیس‌بوک منتشر می‌کردند.

در آغاز، رسانه‌ها علاقه چندانی به نظرها و دیدگاه‌های جامعه‌شناختی نداشتند اما با گذر زمان این مسئله تغییر کرد. جامعه‌شناسان تونس در حال تجربه رابطه جدیدی با رسانه‌ها هستند و دانش خود را از این طریق منتشر می‌کنند و خدماتی که ارائه می‌دهند بخشی از یک راهبرد سیاسی مورد تقاضا برای رسیدگی به موضوع‌های اجتماعی به شیوه‌های جدید است. برخی از جامعه‌شناسان دانشگاهی به عضویت شورای سردبیری مجله‌های نظری یا روشنفکری درآمده‌اند؛ درحالی‌که دیگر جامعه‌شناسان وارد نوعی مراکز پژوهشی شده‌اند که ساختار دانشگاهی ندارند. هیچ‌یک از این گروه‌ها به تولید دانش علمی نمی‌پردازد. پس چه نوع کاری در این مراکز انجام می‌دهند؟ آنها با توجه به شرایطی که در آن کار می‌کنند خیلی خوشبین نیستند. پرسش بعدی این است که آیا این خروجی‌های جدید رسانه‌ای فرصت‌های جدیدی برای جامعه‌شناسی مردم‌مدار خلق می‌کنند یا صرفاً نوعی شعار سیاسی هستند که به بحث و جدل تنزل پیدا می‌کنند؟

یکی از جامعه‌شناسان تونس که چندین کتاب منتشر کرده می‌گوید، «هر آنچه منتشر کرده‌ام به علت تلاش‌های شخصی خودم بوده است. هیچ کس از من حمایتی نمی‌کند.» جامعه‌شناس دیگری می‌گوید: «ما که جامعه‌شناسان دانشگاهی رده بالایی نیستیم

فرصتی در اختیار نداریم. بیشتر فعالیت‌ها، حتی فعالیت‌هایی که در درون دانشگاه ساماندهی می‌شود، توسط کسانی صورت می‌گیرد که از قبل شناخته شده بوده‌اند.» بنابراین، جامعه‌شناسان جوان با یک وضعیت دشوار خاص مواجه هستند: «در مواقعی که باید به تنهایی از پس مشکلات برآمد، جامعه‌شناسان جوان پا پس می‌کشند.» با این حال، ما یک نشریه جدید با عنوان *Penser la société tunisienne aujourd'hui : La jeune recherche en sciences humaines et sociales* (اندیشیدن به جامعه معاصر تونس؛ پژوهشگران جوان علوم انسانی و اجتماعی) داریم که در حدود بیست مقاله نوشته‌شده به زبان فرانسه را گردآوری کرده است. این مقالات حاصل کار یک کارگاه مقاله‌نویسی است که در ژوئیه ۲۰۱۰ با همکاری انستیتوی پژوهش‌های معاصر مغرب (Institut de Recherche sur le Maghreb Contemporain (IRMC)) برگزار شد. از طرف دیگر، از زمان پایان یافتن دوره دیکتاتوری، انجمن جامعه‌شناسی تونس که بیش از ۲۵ سال قدمت دارد قادر به برگزاری چیزی جز چند نشست برای دانشجویان جامعه‌شناسی نبوده است.

یکی از اقدامات جامعه‌شناسان تونس این بوده که مقاله‌های خود را در مجله‌های خارجی منتشر کنند و از این راه بیشتر به چشم بیایند. اما نخستین سمپوزیوم بین‌المللی جامعه‌شناسی که با عنوان «جامعه‌شناسی انقلاب‌های عربی» در مارس ۲۰۱۱ در سیدی بوزید، زادگاه بوعزیزی برگزار شد (دست‌فروشی که خودسوزی کرد و سبب سرعت بخشیدن به سیر انقلاب تونس شد) نتوانست توجه بیش از هفت جامعه‌شناس تونس را به خود جلب کند: یکی از آنها ساکن بیروت بود، یکی الجزایری و یک جامعه‌شناس لبنانی که از انگلستان آمده بود.

جامعه‌شناسان دیگر می‌کوشند تا با جنبش‌های اجتماعی رابطه برقرار کنند. یکی از همکاران می‌گفت: «من خودم یک فعال جنبش اجتماعی هستم و می‌کوشم تا موقعیت خودم را از طریق بسط یک دیدگاه جامعه‌شناختی

بهبود ببخشم». یکی دیگر تصدیق می‌کرد که «کار آسانی نیست. کنشگری اجتماعی در تونس کار جدیدی است و احزاب مخالف و حامیان حکومت موانع زیادی ایجاد می‌کنند. کارهایی نظیر ثبت نام کنشگران، آموزش آنها و زمینه‌یابی مفاهیم را باید هم‌زمان و به یک شیوه دموکراتیک انجام داد. باید به دینامیک درونی تیم‌ها احترام گذاشت. وقتی که خودت تنهایی و سلاحی جز اراده‌ات نداری کار سخت‌تر می‌شود.» پژوهشگران جوان از زمان آغاز سال تحصیلی ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲، به‌خصوص در پایان‌نامه‌های کارشناسی‌ارشد و تعداد کمی از رساله‌های دکتری خود علاقه فزاینده‌ای به جنبش‌های اجتماعی نشان داده‌اند. بسیاری از این مطالعات مبتنی بر کار و بررسی‌های میدانی و دیگر انواع تحقیق علمی است و بر نقش جوانان و رسانه‌های اجتماعی و بر حفظ یاد فعالان جنبش‌ها تمرکز دارند.

< فرصت‌های جدید پژوهشی

نسبت به گذشته فضا برای انجام کار پژوهشی بازتر است. هراس قدیمی از انتقام سیاسی و دولتی، که آزادی بیان را محدود کرده بود، دیگر در کار نیست و مصاحبه‌شوندگان در ابراز دیدگاه‌ها و تجربه‌شان احساس آزادی می‌کنند. پژوهشگران می‌توانند از تصویرها، نوارهای ویدئویی و گاهی وقت‌ها از دفترهای یادداشت روزانه استفاده کنند. با این حال، چارچوب‌های جدید نظری هنوز در مرحله اولیه توسعه‌ای خود قرار دارند.

می‌توان گفت که جامعه‌شناسان تونس، که مشغول مطالعه جامعه در حال تغییر خود هستند، هنوز در بسط یک چشم‌انداز پژوهشی جدید با موانع چشمگیری مواجه‌اند. البته تغییرات عمیق و سریع اجتماعی در دوره پس از دیکتاتوری ما را به سوی یک رویکرد علمی‌تر به مطالعه جامعه‌شناسی رهنمون می‌کند. با این حال، این پرسش همچنان باقی است که آیا جامعه‌شناسان می‌توانند از مزایای این فرصت‌های فزاینده برای انجام تعهدات جدید خود برای توسعه جامعه‌شناسی بهره ببرند؟ ■

< جامعه‌شناسی سینمایی

مصاحبه با جویس سباگ و ژان پیر دُران

دانشگاه اوری، فرانسه



جویس سباگ |



ژان پیر دران |

که «خارج» از موضوع هستید. یک دلیل به کارگیری رسانه به عنوان کمک، برای نشان دادن این است که شما همواره در درون پژوهش هستید.

پس این بخش اجتناب‌ناپذیر روش مدنظر است.

ج.س: بله. فیلم راهی است برای گفتن اینکه علم «خارج» از افراد نیست. علم شامل درون افرادی است که به تصویر کشیده و یا مطالعه می‌شوند. دیدگاه شما همین جاست. مستند، فضایی برای اندیشه است. ما پژوهش انجام می‌دهیم تا این فضا را برای اندیشه ایجاد کنیم، همچنین راهی برای گفت‌وگو با افرادی فراهم کنیم که در شرایطی نیستند که یک جامعه‌شناس باشند و هم‌زمان چیز جدیدی خلق کنیم. این، جایی برای دیدار است. راهی است برای ورود به تعدد دیدگاه‌ها.

ما می‌دانیم که افراد در فیلم، بازیگران تحقیق ما هستند، شما می‌توانید این را ببینید. آنها فکر می‌کنند و صرفاً اشیاء نیستند.

ج.پ.د: می‌خواهم بگویم فکر می‌کنم که اگر جامعه‌شناس‌ها در مقایسه با انسان‌شناس‌ها به نسبت دیرتر، به ارزش استفاده از سینما و ویدئو آگاه شدند به این دلیل باشد که در جامعه‌شناسی شروع به مطالعه افرادی می‌کنیم که در مکانی مشترک با ما هستند و نه در آفریقا، اندونزی و یا امثال آن. هنگامی که جامعه‌شناسان درباره کشور خودشان صحبت می‌کنند باتوجه به موضوع مطالعه‌شان، برشی از واقعیت، دست به انتخاب می‌زنند. علاوه بر این، وقتی شما مطلبی می‌نویسید، خیلی راحت است که دست به چنین انتخابی بزنید. و چیزی که بیشتر برای جامعه‌شناسان اهمیت دارد آن چیزی نیست که ما می‌گوییم، بلکه آن چیزی است که حذف می‌کنیم: ته‌مانده‌ها. وقتی که در حال ساختن جامعه‌شناسی سینمایی هستید بسیار سخت‌تر است که دست به انتخاب

جویس سباگ و ژان پیر دُران یک گروه زناشویی از جامعه‌شناسان سینمایی در مرکز پیر نوئل دانشگاه اوری، درست خارج از پاریس هستند. بعد از اختصاص دو دهه گران‌بها به جامعه‌شناسی کار، در سال ۱۹۹۵ شیفتگی مادام‌العمر سباگ و دُران نسبت به تصویر، آنها را به سمت به‌راه‌انداختن برنامه کارشناسی‌ارشد تصویر و جامعه سوق داد. کارشناسی‌ارشد و دکترای آنها ترکیب بی‌همتایی از آموزش سینمایی پیدا کرد که در تخصص علوم اجتماعی با مدارک اعطایی، مشروط به تولید فیلم جامعه‌شناسانه ریشه داشت. همچنین در این زمان، سباگ و دُران سه مستند ساختند: *رویاهای بر روی مرز*، درباره شرایط جدید کار در یک کارخانه ماشین کالیفرنیا، *نيسان؛ تاریخی دریاب مدیریت*، درباره استراتژی یک شرکت چندملیتی و *پنج‌ده سال تبعیض مثبت در بوستن*، درباره تبعیض مثبت در آمریکا. در نتیجه تلاش‌های آن‌ها، انجمن فرانسوی جامعه‌شناسی اخیراً جامعه‌شناسی سینمایی را به عنوان رشته رسمی تحصیلی به رسمیت شناخته است. مصاحبه‌کننده، جوردانا ماتلون دانشجوی فوق‌دکتر در مؤسسه مطالعات پیشرفته در تولوز است.

چرا از آنچه انجام می‌دهید با عنوان جامعه‌شناسی سینمایی و نه جامعه‌شناسی تصویری یاد می‌کنید؟

ج.س: من فکر می‌کنم جامعه‌شناسی تصویری برای مدتی طولانی وجود داشته است و بیشتر نوعی از تحلیل عکاسی و فیلم است تا راهی برای فکر کردن با تصاویر. ما در پی تلاش برای پیدا کردن راهی در جامعه‌شناسی هستیم تا چیزها را با کمک عکاسی و فیلم به زبان بیاوریم.

به نظر تان مهارت‌های ویژه جامعه‌شناسی سینمایی چیست؟

ج.س: هنگامی که چیزی را مطالعه می‌کنید، فکر می‌کنید که کاری بسیار عقلانی انجام می‌دهید و با آن فاصله بسیاری دارید. گمان می‌کنید

بزیند، که ته‌مانده‌ها را حذف کنید.

امکانش هست تا نمونه‌ای از یک انتخاب یا چیزی از تجربه خودتان بگویید؟

ج.پ.د: برای نمونه، در [مستندمان] *رویاهای بر روی مرز*، ما خیلی درباره اتحادیه‌ها با کارگران صحبت نکردیم، فقط در حد بسیار کمی. و برخی از آنها چیزهای بسیار بدی درباره اتحادیه‌ها می‌گفتند. اتحادیه‌ها برای...

ج.س: افراد تنبل

ج.پ.د: افراد تنبل هستند. یک نفر این را گفت. و خانمی گفت، «من یک کارگر هستم، نمی‌توانم اعتصاب کنم». اگر بخواهید بنویسید، ممکن است که این بخش را کنار بگذارید چراکه احتمالاً تنها یک ثانیه در یک مصاحبه طولانی باشد. اما در حقیقت اینجا ما این اظهارنظر را آوردیم تا نشان دهیم که افراد چرا و چطور شرایط جدید، مانند قوانین ژاپنی کار را می‌پذیرند. و اتحادیه‌ها باید با اعضای خود همراهی کنند، بنابراین آن‌ها هم ساکت می‌مانند.

ج.س: ما افراد را سر کار، بسیار شتاب‌زده و خسته و زیر فشار زیادی می‌دیدیم. اما هنگامی که از این افراد فیلم‌برداری می‌کردیم، خیلی آرام و راحت به نظر می‌آمدند. بنابراین ما باید نشان می‌دادیم که آن‌ها تا چه اندازه آرام به نظر می‌رسند. اما پس از آن به‌طور موازی با آن‌ها مصاحبه نیز می‌کردیم و همه می‌گفتند «کار خیلی سختی است، چقدر کار سختی است». اما این فیلم چارلی چاپلین نیست. همه چیز بسیار بی‌صدا به نظر می‌رسد. بنابراین ما مصاحبه را کنار آن گذاشتیم تا نشان دهیم آنچه شما هنگام مشاهده میدان می‌بینید، گاهی واقعیت احساسات افراد نیست. و ما مستندمان را *رویاهای بر روی مرز* نامیدیم چراکه همه رویا می‌بینند تا از این شرایط فرار کنند، تا از این مرز فرار کنند.

بنابراین، این فیلم، راهی است برای شروع یک گفت‌وگو. اعتراضی است به ساده‌سازی واقعیت؛ ساده‌سازی‌ای که نسبت به واقعیت خشونت اعمال می‌کند.

ج.پ.د: همان‌طور که جویس گفته، جامعه‌شناسی سینمایی یک جامعه‌شناسی ذهنی است، اما یک دانش عقلانی نیز هست. ما دیدگاه خودمان را داشتیم. ما ذهنیت خودمان را فرض می‌گیریم، اما این بسیار سخت‌تر از نوشتن یک کتاب یا مقاله است. چراکه مطمئناً، ما می‌توانیم دست به انتخاب‌هایی بزیم: فیلم برمی‌داریم، تدوین می‌کنیم و به همین ترتیب. مطمئناً. اما وقتی که شما فیلم‌برداری می‌کنید، نمی‌توانید به سادگی واقعیت‌های نامناسب را کنار بگذارید. این یک مشکل بزرگ است. من شاید پانزده کتاب نوشته باشم و می‌دانم که چطور باید نشان داد که چه چیز اهمیت دارد و چطور باید در یک کتاب استدلال کرد. اما با فیلم نمی‌توانید به شیوه‌ای مشابه استدلال کنید چراکه واقعیت‌ها، واقعیت‌های اجتماعی، در مقابل شما هستند. گاهی اوقات جامعه‌شناسان ممکن است همچون سحران باشند، اما هنگامی که جامعه‌شناسی سینمایی کار می‌کنید امکان‌پذیر نیست.

نقش خودتان را به‌عنوان یک جامعه‌شناس سینمایی در جامعه چطور می‌بینید؟

ج.پ.د: من بر این باورم که نقش ما نشان دادن آن چیزی است که در زندگی اجتماعی نهفته است. برای این منظور ما احتیاج داریم تا مسائل

را به گونه‌ای عقلانی شرح دهیم، اما برای این که شنیده شویم و توجه افرادی را جلب کنیم که باید با آن‌ها کار کنیم، نیازمند این هستیم که با احساسات نیز رابطه برقرار کنیم. فکر می‌کنم در نوشتن، نشان دادن لایه‌های احساساتمان، مانند احساسات مه‌ار شده، دشوارتر باشد.

ج.س: برای نمونه، ما در فیلممان درباره تبعیض مثبت در محله‌ای محروم در بوستن، با یکی از خانم‌ها مصاحبه‌ای جذاب اجرا کردیم. شیوه پاسخ دادن او، پایگاه و کنترلش را نشان می‌داد. از این طریق او کسانی را که تمایل به استفاده از خشونت دارند را زیر سوال می‌برد. فکر می‌کنم نشان دادن پایگاه افراد دارای اهمیت است.

به نظرتان در جامعه‌شناسی سینمایی، استفاده مشخص از موارد برانگیزاننده برای ترغیب، ممکن است آن را در معرض نقد در باب دست‌کاری قرار دهد؟ یا شاید راه دیگری را برای به‌دست آوردن شناخت فراهم کند؟

ج.س: تنها یک راه برای شناخت مسائل وجود ندارد. شناخت ما تنها عقلانی نیست. شناخت از راه احساسات نیز نوعی از شناخت است. به‌علاوه، ممکن است که از این راه شناخت بیشتری هم پیدا کنید. اما، این نیز درست است، همچنین امکان عوام‌فریبی در نوشتن یک کتاب، حتی شاید بسیار آسان‌تر، وجود دارد.

فیلم همچنین روابط شما را با افرادی متحول می‌کند که در میدان با آن‌ها مواجه می‌شوید. در مسیری در یک کارخانه ماشین نزدیک پاریس، مشغول انجام تحقیقی قوم‌نگارانه بودم. کارگری به من گفت: «شما می‌گویید که پژوهشی انجام می‌دهید و ما به شما کمک می‌کنیم، اما بعد از انجام تحقیق هیچ خواهیم بود و در ازای آن هیچ چیز دریافت نمی‌کنیم. این برای حرفه شما درست است.»

مانند استثمار.

ج.س: شبیه به استثمار است. اما هنگامی که افراد را می‌بینید که در فیلم صحبت می‌کنند، آن‌ها وجود دارند. شاید شما به آن‌ها توضیح بدهید، شاید نوعی دیگر از استثمار باشد. اما حداقل فعلاً می‌توانیم به آن‌ها بگوییم که «شما وجود دارید». می‌اندیشید. صحبت می‌کنید. و تماشاگر می‌تواند ابرازهای فیزیکی آن‌ها را ببیند و لحن صدای آن‌ها را بشنود.

همچنین بسیار اهمیت دارد نشان دهیم که این افراد سایه نیستند، بلکه انسان‌های حقیقی هستند. و این که می‌اندیشند. شما صدایشان را می‌شنوید و چهره‌هایشان را می‌بینید. ما به آن‌ها نقش‌هایشان را نمی‌دهیم، بلکه آن‌ها در فیلم نقش خود را ایفا می‌کنند.

شما به‌عنوان یک جامعه‌شناس سینمایی با چه چالش‌هایی روبرو هستید؟

افراد بسیاری، عموم مردم و جامعه‌شناسان و بسیاری از دانشمندان، برای تفسیر تصاویر و عکس‌ها استعداد ندارند. در مدرسه می‌آموزیم که کلمات را بنویسیم و بخوانیم، اما هیچ‌گاه یاد نمی‌گیریم که تصاویر را تفسیر کنیم. تعدادی از متخصصان فیلم هستند شامل: تحلیل‌گران فیلم، تحلیل‌گران عکس، منتقدان عکس و به همین ترتیب. اما شکاف عمیقی بین این حرفه‌ای‌ها و عموم مردم وجود دارد. این یک مشکل است چراکه عموم مردم و بسیاری از جامعه‌شناسان نمی‌توانند تصویر را تفسیر کنند. این مسئله شاید بزرگ‌ترین چالش ما به‌عنوان جامعه‌شناس سینمایی و تصویری باشد.



صحنه‌ای از فیلم دوم سباگ و دران دربارهٔ کنش مثبت با عنوان میسسیپی، کلومبوس، بوستون، در دست تولید است: از می‌سی‌سی‌پی تا بوسوتون: خط سیری خانوادگی. آ. فیلم، مسیر زندگی خانواده‌ای آفریقایی آمریکایی را از بردگی تا [اراهایی] به هاروارد نشان می‌دهد.

هنگامی که گفتید این تنها نمونه است که خواهان قابلیت مضاعف است، منظورتان صرفاً در فرانسه است یا در دنیا؟

ج.س: دربارهٔ دنیا نمی‌دانم! در فرانسه در حال حاضر، در حال توسعه دادن مابقی هستند، اما شاید این، اولین بار بوده باشد.

ج.د.پ: در حال حاضر ما سالانه، بیست دانشجوی مقطع ارشد و هفت دانشجوی دکترا داریم.

از آنجایی که شما بیشتر حرفه‌ای‌ها را در این زمینه آموزش داده‌اید، به‌عنوان استادان دانشگاهی از این که سنتتان در جامعه‌شناسی سینمایی را انتقال نمی‌دهید احساس فقدان نمی‌کنید؟ یا فکر می‌کنید که این متخصصان نیز خودشان را جامعه‌شناس‌های سینمایی می‌دانند؟

ج.د.پ: این به آنها بستگی دارد. برخی خود را بسیار صرف زندگی اجتماعی و سیاسی کرده‌اند. به‌علاوه، برخی دانشجویان به برنامهٔ کارشناسی‌ارشد به‌عنوان یک فعال سیاسی روی می‌آورند. ما به آنها نشان می‌دهیم که فعالیت سیاسی برای ساختن یک مستند خوب کافی نیست، چراکه هنگامی که شما یک فعال هستید یک نقطه‌نظر دارید و نمی‌خواهید که مسائل دیگر را ببینید. به همین دلیل، ما شاید شش ماه نیاز داشته باشیم تا به آنها نشان دهیم که باید طرز فکرشان را تغییر دهند، تا یک دید فراخ‌تر اتخاذ کنند. چنین افرادی، هنگامی که متوجه چنین مسائلی شوند، می‌توانند فیلم‌سازهای بسیار خوبی شوند، چراکه در درون خود، تعهد اجتماعی دارند.

در خصوص دانشجویان دکترای خود، آیا فکر می‌کنید که آنها به تدریس علاقه‌مند خواهند بود؟

ج.پ.د: برخی از آنها تمایل دارند که مستندساز شوند، اما در سطحی بالاتر. برخی دیگر دوست دارند که استاد شوند، بله، استاد دانشگاهی. اما آنها متوجه هستند که بسیار دشوار است، چراکه جامعه‌شناسان به‌طور کلی باید در ابتدا جامعه‌شناسی سینمایی را به‌عنوان یک رشته در جایگاه خودش به رسمیت بشناسند و ما راه درازی را در پیش داریم. ما در این جهت در حال فعالیت هستیم. شاید تنها سه یا حتی چهار دانشگاه هستند که به روی جامعه‌شناسی سینمایی بازند. جایگاه‌های زیادی وجود ندارد و این یکی از مسائل ماست. ما در آغاز این روند هستیم. ■

ج.س: نیاز به آموزش برای تحلیل تصاویر وجود دارد و همچنین برای ساختن فیلم ما باید بدانیم که ایجاد یک تصویر به چه معنی است.

ج.پ.ی: در یک عکس شما احساس عکس را دارید. اما اگر به یک عکس نگاه می‌کنید، باید همچنین دربارهٔ این فکر کنید آن عکس در کجا گرفته شده است و چه چیز در خارج از قاب است.

ج.س: هنگامی که یک تصویر را نشان می‌دهید چیزی خارج از آن هم وجود دارد.

ج.پ.د: قاب اینجا هست، اما شما بیشتر وقت‌ها خارج از قاب هستید.

ج.س: برای جامعه‌شناسان هم به همین صورت است، شما به دنبال آن چیزی هستید که می‌بینید و آن چه که نمی‌بینید.

ج.پ.د: زمینه.

ج.س: زمینه. آنچه که خارج از متن هست، آن چیزی که افرادی که در برابر تو هستند، پنهان می‌کنند.

ج.پ.د: و بسیاری از افراد تنها واقعیت‌هایی را که در قاب است در نظر می‌گیرند. اما در این صورت نمی‌توانید متوجه پیوندهایی با جامعه گسترده‌تر شوید؛ با «تصویر بزرگ».

شما راجع به ضرورت یادگیری شناخت تصاویر صحبت کردید، فکر می‌کنم که حتی این موضوع وقتی مطرح‌تر است که سخن از به وجود آوردن جامعه‌شناسی سینمایی باشد. می‌توانید راجع به این صحبت کنید که چطور برنامهٔ کارشناسی ارشد را در دانشگاه اوری آغاز کردید؟

ج.پ.د: دانشگاه اوری اوایل دههٔ ۹۰ به‌عنوان یکی از چهار دانشگاه اطراف پاریس بازگشایی شد. من به‌عنوان جامعه‌شناس صنعتی منصوب شدم. ما ریاست دانشگاه بسیار کاردانی داشتیم که حامی نوآوری بود. جویس نزد او رفت تا دربارهٔ امکانات جامعه‌شناسی فیلم گفت‌وگو کند و او گفت: «من هیچ پولی ندارم اما اگر می‌توانید پول تهیه کنید من از شما حمایت خواهم کرد.»

ج.س: ژان پیر پول را فراهم کرد. او در پژوهش اجرایی در کارخانهٔ ماشین کار می‌کرد و مدیریت آنجا پیشنهاد حمایت مالی دانشگاه را ارائه داد. آنها به ما پول دادند و ما اولین دوربینمان را خریدیم. همچنین، برای سازمان‌دادن این آموزش در دانشگاه، من در سال نخست گفتم: «خب، اگر می‌خواهی به این برنامه تعلق داشته باشی و تدریس کنی باید پی‌گیر تمامی تدریس‌های همکارانت باشی». به این معنا که، باید دربارهٔ صدا، فیلم‌نامه‌نویسی، کارگردانی، تدوین، همه این‌ها، یادگیری، به‌علاوه اینکه دوره‌های جامعه‌شناسی، تاریخ، انسان‌شناسی، تاریخ مستندسازی و تحلیل عکس نیز بگذرانی. ما همه این کارها را به مدت یک سال انجام دادیم. بعد از آن از وزارتخانه درخواست کردیم تا آموزشی را که بنا نهاده بودیم، به رسمیت بشناسند و آنها این کار را کردند. بنابراین در ۱۹۹۷ دورهٔ تصویر و جامعه را در مقطع کارشناسی‌ارشد آغاز کردیم. برنامه نیازمند این است که هر دانشجو یک فیلم برای تز خود بسازد و آنها باید این کار را خودشان انجام دهند.

ج.پ.د: این برنامهٔ کارشناسی‌ارشد تنها نمونه‌ای بود که نیازمند قابلیت مضاعف بود: تکنیک، سینما، نوشتن و به همین ترتیب، همچنین علوم اجتماعی.